

فتوحات اسلامی در عصر غزنویان (مطالعه موردی ماوراءالنهر)

مریم عسگری^۱، ایوب طهمزی^۲

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه اراک، مرکزی، ایران

^۲ دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانش آموخته دانشگاه آزاد اسلامی خمین، ایران

چکیده

با سقوط ساسانیان توسط اعراب و پیشروی آن‌ها به درون ایران و میان‌رودان، برخورد بین آن‌ها و ترکان ناحیه امری اجتناب‌ناپذیر بود. فتوحات آن‌ها طی دو مرحله انجام گرفت، در مرحله اول تا بلخ و در مرحله بعد، عمده فتوحات توسط قتیبه بن مسلم باهلی (۹۶ _ ۸۶ هـ) صورت گرفت که میان‌رودان به قلمرو اسلامی افزوده و عنوان ماوراءالنهر را به خود گرفت. نواحی اطراف جیحون و سیحون بارها، به دلیل نبود انسجام سیاسی و حکومتی در منطقه، بین دولت‌های مستقل و نیمه‌مستقل دست‌به‌دست شد و امارت سلسله‌های مختلفی را به خود دید. در بین سلسله‌هایی که از قرن ۳ هـ در ایران پا به عرصه وجود گذاشتند، غزنویان از جمله سلسله‌هایی بود که از غلامان ترک دولت سامانی نشئت گرفته و با قدرت گرفتن آلپتگین در ۳۵۱ هـ در غزنه فرمانروایی خود را آغاز کرد. بعد از او سبکتگین با اعلام وفاداری به دربار سامانی، در این سلسله اعلام حضور کرده و با شایستگی‌هایی که داشت توانست منشور حکومتی برای چند شهر دیگر را گرفته و پایه‌های حکومت غزنویان را استحکام بخشد. عصر محمود غزنوی _ بعد از بحرانی که از مرگ پدر به وجود آمده بود _ با اعلام وفاداری به بخارا توانست شروع یک امپراتوری گسترده را رقم بزند، بطوریکه وی با شایستگی‌هایی که در خود می‌دید و شناختی که از مناطق خراسان و ضعف دربار سامانی داشت توانست خود را از یوغ آنان خارج ساخته و ادعای حکومتی خود را اعلام نماید. او پس از تثبیت موقعیت خود در اکثر شهرهای متصرفه، به دربار خلافت عباسی اعلام وفاداری کرد و با پذیرش آئین سنت، آن را ابزاری برای پیشبرد اهداف و دستاوردهای خود ساخت، چراکه اغلب لشکرکشی‌های خود را بانام جهاد توجیه می‌کرد و با حمایت دربار خلافت توانست از دین استفاده ابزاری برای گسترش قلمرو نماید. با همه این تفاسیر، امپراتوری غزنوی عنوان گسترده‌ترین امپراتوری در دنیای شرق اسلام را به خود اختصاص داد که در بسط دین و فرهنگ اسلامی نقش مهمی را ایفاء نمود.

کلید واژگان: غزنویان، ماوراءالنهر، فتوحات اسلامی، سلطان محمود، غلامان ترک.

مقدمه

ماوراءالنهر مشتمل بر مناطق بین دو رود سیحون و جیحون می‌شود که تا قبل از اسلام خاستگاه اقوام آریایی و ترک بوده و جایگاه ویژه‌ای در تمدن ایران باستان داشته است. زمانی که اولین دولت‌های آریایی در فلات ایران شکل گرفتند، کوشیدند تا این ناحیه را تحت نفوذ خود درآورند. علاوه بر این‌ها، اقوام مهاجر یا مهاجم ترک نیز در این ناحیه سر برآورده و گاهی بر بخشی از این نواحی استیلا یافتند. موقعیت استراتژیک ماوراءالنهر از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی دارای اهمیت شایانی بوده و دلیلی گردید تا مورد توجه این دولت‌ها و اقوام قرار گرفته و در اکثر زمان‌ها مکانی برای تاخت و تازهای گوناگون آن‌ها گردد. بعد از نفوذ اعراب و اسلام به درون ایران، این ناحیه از چشم اعراب دور نماند و به دلایل ذکر شده، به علاوه موقعیت سرحدی بودن، مورد توجه این قوم جدید قرار گرفت. از این به بعد ما شاهد حضور آنان و گسترش دین اسلام در این نواحی هستیم. هم‌زمان با خلافت عباسی، دولت‌هایی در ماوراءالنهر حضور داشتند که متصل به دستگاه خلافت و تحت لوای آنان به حیات سیاسی خود ادامه می‌دادند. گاهی این تحت‌المری ابزاری می‌شد تا آن‌ها بتوانند به اهداف سیاسی خود دست یابند. یکی از این دولت‌ها حکومت غزنویان است که با خاستگاه غلامی و ترک، کم‌کم وارد عرصه سیاست و حکومت‌داری شد و با گسترده‌ی سیطره حکومتی دلیلی برای گسترش قلمرو اسلامی و دین اسلام گردید.

هدف این پژوهش بررسی ماوراءالنهر در زمان استیلای غزنویان در این ناحیه است که در ادامه با پرداختن به ساختار حکومتی و تشکیلات اداری، بایان رویکردهای مذهبی و عقیده‌ای این دولت، به چگونگی فتح سرزمین‌ها به بهانه گسترش اسلام در این اثر پاسخ می‌دهیم.

ماوراءالنهر؛ اوضاع جغرافیایی، اهمیت سیاسی و نظامی

ماوراءالنهر، شامل مناطق حوالی جیحون و سیحون می‌شود که اعراب مسلمان بعد از فتح خراسان و دستیابی به آن‌سوی جیحون، آن را ماوراءالنهر خوانده‌اند. برخی متون، این منطقه را هیطل نیز گفته‌اند و دلیل این نام‌گذاری، حضور و سکونت اقوام هیطل یا هیاطله - که همان هون‌های سفید هستند - در این ناحیه دانسته‌اند؛ که شامل ایالت‌های سغد، خوارزم، چغانیان، چاچ و فرغانه است. (لسترنج: ۱۳۶۷، ص ۴۸۹-۴۹۰)

برخی از مورخان و محققان تاریخی و اسلامی، خراسان را همان ماوراءالنهر می‌دانند و در بررسی‌های جغرافیایی و شناخت شهر و مردم آن و آداب و رسوم از آن بانام خراسان یاد می‌کنند. خراسان را سرزمینی تاریخی و باستانی معرفی کرده‌اند که حدود قلمرو آن در مرزبندی‌های سیاسی امروز، شامل نیمی از ترکمنستان، تمام جغرافیای سیاسی تاجیکستان، جنوب و جنوب شرقی ازبکستان و تقریباً تمام افغانستان امروزی می‌شود. از خراسان به‌عنوان مهم‌ترین حوزه زبان پارسی یاد شده و کشورهای ایران، افغانستان، تاجیکستان، پاکستان، هند، ازبکستان، استان سین کیانگ چین و بنگلادش امروزی زیرشاخه‌های ایرانی این ناحیه به حساب می‌آیند. در لغت‌نامه دهخدا، خراسان واژه پهلوی است که در متون کهن، به معنی مشرق (خاور) بود و در مقابل مغرب (باختر) قرار می‌گیرد. " خوراسان " در زبان پهلوی از خور + سان شکل گرفته که خور به معنای خورشید است و ایرانیان محل طلوع خورشید را خوراسان یا سرزمین خورشید می‌گفتند. ناحیه خراسان بزرگ، عمری به درازای تاریخ دارد که تمدن ماوراءالنهر و شرق و شمال شرقی امپراتوری‌های آریایی و پارتی در این محل رشد و گسترش یافته‌اند. چراکه خراسان، مرکز تحولات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ارتباطی بوده و جایگاهی برای اشاعه فرهنگ و ادب پارسی به حساب می‌آمد و عبور بخش گسترده‌ای از جاده ابریشم هم از این منطقه کمک شایانی به این گسترش و تحولات کرده است. (رحیم‌پور: ۱۳۸۹)

ماوراءالنهر، فرارودان، میان‌رودان، آسیای وسطی، ترکستان، خراسان بزرگ، آسیای مرکزی یا میانه‌نام‌هایی است که از ابتدا تا به امروز به این سرزمین اطلاق شده است. (همدانی: ۱۳۸۸)

ماوراءالنهر از لحاظ استراتژی اهمیت فراوانی داشته، علاوه بر اینکه از نظر سیاسی و نظامی موقعیت مهمی داشت، از لحاظ اقتصادی هم نقش مهمی را در تجارت ایفا می‌کرد. عبور جاده ابریشم و حضور اقوام تاجر پیشه - چون سغدی‌ها و خوارزمی‌ها - و نیز وجود بارانداز خوارزم، ترانزیت منطقه را اقوام بخشیده بود. تجارت کالاها و مواد خام و نیز تجارت برده، سود فراوانی را به دنبال داشت و سرزمین‌های چین، غز، روسیه با این منطقه مراودات تجاری داشتند و کالاهایی چون اسب، شیشه، غلات، میوه، خواروبار، کاغذ و انواع پارچه به سایر نواحی صادر می‌شد و این نشانگر وجود معادن غنی و آب‌وهوای خوب و سرزمین حاصلخیز است که به برکت وجود رودهای طولانی رقم خورده بود. خراسان همواره ثروتمندترین ایالت ایران بود و سرحدات رودهای سیحون و جیحون هم مادامی به‌عنوان مرزهای سیاسی، حامی و مدافع منطقه در مقابل تهاجم اقوام بیابان‌گرد می‌شدند و نیروی نظامی این ناحیه همواره از افراد زبده‌ای تشکیل می‌شد که یا به‌صورت مهاجر یا متحد یا اسیر در این منطقه حضورداشته و نقش مهمی را در تحولات سیاسی و نظامی ما او را ایفا می‌کردند که بعدها ما شاهد حضور عناصر این‌چنینی - ترکان که به‌صورت داوطلب یا اسیر وارد جهان اسلام شدند - در خلافت اسلامی و دربار عباسی هستیم؛ بنابراین این عوامل، ناحیه ماوراءالنهر را از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی برای دولت‌های مستقر در ایران و آسیای مرکزی حائز اهمیت به‌سزایی کرده بود. (نلسون فرای: ۱۳۹۳، صص ۶۶ و ۶۷)

معرفی منطقه جغرافیایی ماوراءالنهر

ماوراءالنهر ناحیه‌ای متمدن در حوزه آمودریا و سیر دریا (رودهای جیحون و سیحون) قرار دارد که نزد جغرافیدانان مسلمان به ترکستان تغییر نام‌یافته است. " ترکستان " یعنی سرزمین ترکان که بین نواحی متصرفه مسلمانان و حوزه قلمرو به چین واقع‌شده و ساکنان آن را صحرائشینان ترک و مغول تشکیل می‌داده، این خطه با اینکه موطن و مسکن اولیه آریایی‌ها اقوام سکاها] بوده، اما عنصر و فرهنگ ترک، بر آن غلبه یافته است. این نواحی به‌عنوان مرز ایران و توران به‌حساب می‌آمده که آمودریا به‌طور غالب، مرز بین دو دولت قرار می‌گرفته. (بارتولد: ۱۳۶۶، ج ۱ ص ۱۶۷) در برخی کتب، در معرفی مناطق، میان‌رودان را [بعد از خراسان] اقلیم پنجم یا اقلیم ششم و بانام اقلیم ترک هم آورده‌اند چراکه مرزبندی مشخصی برای این خطه وجود نداشته است. روزگاری را جزئی از سرزمین ایران بوده و از این‌رو، آن را خراسان بزرگ می‌شمردند - در پاره‌ای از افسانه‌ها و اساطیر، اینجا، همان موقعیت و سرزمین توران است - امروزه این منطقه به قلمروی سیاسی کشورهای تاجیک و ترک‌زبان تبدیل‌شده؛ از جمله تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، افغانستان ایران و پاکستان و ... (همدانی: ۱۳۸۸)

ناهمواری‌های ناشی از رشته‌کوه‌ها و دره‌های حاصلخیز و سرزمین‌های پر آب، از عصر ورود تمدن یونانی، دلیلی بر رشد و توسعه دولت‌شهرهای ناحیه ماوراءالنهر گردیده که پیوسته، این منطقه را از حیث سیاسی نسبت به حوزه‌های دیگر مجزا می‌کرد. (باسورث: ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۹) علاوه بر آمودریا و سیر دریا، رودهای زرافشان، پنج، فرغانه و ... جریان داشته، بطوریکه این سرزمین را دارای تاریخی ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ ساله دانسته‌اند. در اوستا، آنجایی که سرزمین‌های آفریده‌شده توسط اهورامزدا را نام می‌برد این خطه در یشت‌ها، بانام رودخانه‌های قابل کشتیرانی آمده است. هرودت در میان ساتراپی‌های ایران، ساتراپی شانزدهم را این‌گونه معرفی می‌کند: «... ساتراپی شانزدهم شامل پارت‌ها، خوارزمی‌ها، سغدی‌ها و آریایی‌ها.» در کتیبه داریوش در بیستون هم ما نام خوارزم را کنار دیگر شهرهای تحت سیطره ایشان می‌بینیم. دقیق‌ترین اطلاعات از جغرافیای این ناحیه را لسترنج در کتابش [با عنوان جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی] آورده که به بررسی مختصر آن‌ها می‌پردازیم؛

الف) ایالت سغد؛ با دو کلان‌شهر (کرسی) سمرقند و بخارا و شهرهای کش، نسف، نخشب یا قرشی، کریمه، و ابکند، میانکال (در ازبکستان امروزی) و پنج‌کنت، اسروشنه یا اوراتیپه (در تاجیکستان امروزی) است. (همدانی: ۱۳۸۸) در توصیف این ایالت، لسترنج، این‌گونه بیان می‌کند که؛ «... سغد بین دو رود جیحون و سیحون قرار داشته و رود سغد (یا زرافشان) آنجا را آبیاری می‌کرده و سبب حاصلخیزی این خطه می‌شده.» ولی سغد را از جنات اربعه (بهشت‌های چهارگانه) دنیا می‌داند و شکوفایی آن را تا نیمه دوم قرن سوم هجری - در عصر سامانیان - بیان کرده، سمرقند و بخارا دو مرکز اصلی این ایالت بوده است. سمرقند از نظر مرکزیت سیاسی و بخارا از لحاظ مرکزیت دینی همواره دارای اهمیت و کرسی‌های آن خطه به شمار می‌آمدند.

ب) ایالت خوارزم؛ با دو کرسی کاث و اورگنج و شهرهای خیوه و هزار اسب در ازبکستان امروزی. خوارزم در محل تلاقی رود جیحون و دریای خوارزم قرار داشته، در بخش غربی - بخش ایرانی - مرکز جرجانیه یا ارگنج و در بخش شرقی - بخش ترکی - شهر کاث حائز اهمیت بوده‌اند. این شهر زادگاه مشاهیری چون ابوریحان بیرونی و محمد ابن احمد خوارزمی است. (لسترنج: ۱۳۶۷، صص ۴۷۴ - ۴۹۰)

پ) ایالت چغانیان و بدخشان

با شهرهای ترمذ، سر آسیا، بایسون، دهنو، ختلان، قبادیان (در ازبکستان امروزی) که در بخش علیای جیحون و جنوب شرقی ماوراءالنهر قرار داشته و شامل ختل و دیگر ولایات جیحون اولیا می‌گردید که گاهی، بدخشان را نیز جزئی از این ایالت دانسته‌اند. بدخشان در مسیر علیای جیحون بوده و عنوان بهترین ناحیه را در این مسیر به خود اختصاص داده بود. مزارع پربار و معادن فراوان و آب‌وهوای مطبوع، دلایل آبادانی این شهر شده، گفته‌اند که بدخشان منطقه‌ای غیرقابل دسترسی بوده است.

طخارستان بین بدخشان و بلخ قرار داشته که در امتداد رود جیحون به ریگزار می‌رسید. زندگی شهری و روستایی آن در مجاورت آب‌های کمی قرار داشت که نهایتاً به آمودریا می‌رسیدند. طالقان (تالخان) بزرگ‌ترین شهر آن و خلم هم از نظر بازرگانی و نظامی حائز اهمیت بوده است. اندر آب، روالیز و پنجهیر (دره پنجشیر امروزی) نیز از دیگر شهرهای این منطقه هست. گوربند و بامیان - که بخش عمده آن را کابل و غزنه شکل می‌داده - می‌داده در این بخش قرار داشتند. طخارستان را وسیع‌تر از این نیز آورده‌اند که همه نواحی دو کرانه آمودریا را شامل می‌شد تا جایی که به بلخ می‌رسید. "استخری" چهار رود را نام می‌برد که بین این و خش و پنج بوده که در منطقه بالاتر از گذر ارهن به هم می‌رسیدند. آخشو یا آقسو (کلیاب دریایی امروزی) بریان (بلبان / بلیان) پارغر یا فارغر (کچی سرخاب امروزی) و اندیچرغ یا اندیجارغ / اندیجارغ (تائیر سو امروزی) در بین و خش و پنج، ختل یا ختلان قرار داشت. در ادامه، شهرهایی همچون چغانیان، دار زنگی، زینور، منک، کچی سرخاب، بور آب، وشگرد، ده نو، فیض‌آباد، کفر نغن، دره سرخان، دره کفتان، دره شیرآباد، ترمذ و ... نیز یاد کرده است. (بارتولد؛ ۱۳۶۶، ج ۱، صص ۱۷۱ - ۱۹۰)

ت) ایالت فرغانه؛ با شهرهای فرغانه، اندیجان، نمنگان، وغیلان، اخسیکت و خوفند (در ازبکستان امروزی) و خجند (در تاجیکستان امروزی) در کناره سیحون علیا بود و مرکزیت آن را شهر اخسیکت گفته‌اند. برخی از تاریخ نویسان همچون "ابن خردادبه" و سفرنامه نویسان دیگر آن را به نام فرغانه آورده‌اند.

ث) ایالت چاچ یا تاشکند؛ شهرهای تاشکند (در ازبکستان امروزی) و سیرام، اترار و خار آب (در قزاقستان امروزی) را شامل می‌شده است. تاشکند امروزی مشتمل بر اطراف شهر چاچ و ولایاتی که در شمال غربی ماوراء تا مصب رودخانه سیحون قرار داشتند، می‌شد.

ج) مرو؛ قبل از ورود اسلام به ماوراءالنهر عنوان مهم‌ترین شهر در خراسان و ایران را به خود اختصاص داده بود. (لسترنج: ۱۳۶۷، صص ۴۶۱ - ۵۰۸)

چ) آمودریا؛ که همواره سرحدی ایران و توران قرار می‌گرفت حائز اهمیت خاصی بود. این ناحیه حاصلخیز دارای معادن طبیعی بوده و در مسیر جاده ابریشم قرار داشت و در موقعیتی صعب‌العبور جایی گرفته بود.

ح) بلخ؛ در افغانستان امروزی، از دیگر شهرهای ماوراءالنهر بود که در شاهنامه بانام " بامی " آمده و حدود العالم آن را بزرگ، خرم و جایگاه خسروان دانسته است. این شهر قبل از اسلام به سبب مرکزیت آن و نیز در مقوله دفاعی از جیحون، مهم بوده، «معبد نوبهار» متعلق به بودائیان در اطراف بلخ قرار داشته که زائران زیادی به آنجا جذب می‌شده، این شهر در عصر اسلامی هم به‌واسطه تحکیم کردن مبانی قدرت اعراب در ماوراءالنهر قابل توجه بوده. در عصر سامانیان و طاهریان، همپایه مرو و هرات گشته و وسعتی برابر با وسعت بخارا پیدا کرده بود که به بخش‌های شهر و شهرستان و حومه تقسیم می‌شده و دورتادور آن حصار داشته، امروزه باقیمانده این گستره به شهر مزار شریف در افغانستان امروزی ختم گردیده است (بارتولد: ۱۳۶۶، ج ۱، صص ۱۷۰-۱۹۶) خ) سمرقند؛ از سمرقند به‌عنوان یک شهر باستانی نام می‌برند بطوریکه زمان ورود قتیبه به آنجا (قرن ۱ هـ) قدمتی به درازای ۲۲۵۰ سال داشته، از لحاظ وسعت و جمعیت اولین رتبه را در ماوراءالنهر محسوب می‌شد. به دلیل قرار گرفتن بر سر راه‌های بازرگانی، از اهمیت عمده‌ای برخوردار بود و شرایط حاصلخیزی آن نیز سبب حضور بسیاری جمعیت را رقم می‌زد. " ابن الفقیه " قدیمی‌ترین وصف شهر را با حصار ۱۲ فرسخی و دروازه‌های دوازده‌گانه آورده، طبری و یعقوبی و دیگران نیز به این حصار اشاره داشته‌اند.

ج) بخارا؛ شهری کوچک در حدّ یک شهرستان که در زمان ورود اعراب هفت دروازه برای آن گفته‌اند. خیابان‌های سنگ‌فرش و عریض داشته و انبوه جمعیت در آن زندگی می‌کرده، بازرگانان محلی آن با چین دادوستد می‌کردند و حتی تجارت دریایی با کرانه‌های شرقی دریای خزر را داشته، دره زرافشان در این ناحیه از اهمیت بسزایی برخوردار بوده که هیچ دره‌ای به پای موقعیت آن نمی‌رسیده، بخارا (در ترکمنستان امروزی) در قرون ۲ و ۳ هجری بعد از بغداد، دومین مرکز علمی فرهنگی مسلمانان بود و ما شاهد ظهور و تعالی دانشمندان و مشاهیری چون ابوعلی سینا، بلعمی، رودکی و ابوشکور بلخی در این شهر هستیم. (همان: صص ۲۰۷-۳۰۸)

چ) نیشابور؛ یک شهر باستانی در خراسان بزرگ که در ایران امروزی قرار دارد و جزو بزرگ‌ترین شهرهای خراسان بوده، از نظر سیاسی دارای اهمیتی استراتژیک و مقرّ سپهسالاران خراسان بوده، در زبان اوستایی " ریونت " به معنی دارنده جلال و شکوه خوانده شده و حمدالله مستوفی آن را اقلیم چهارم دانسته که بازرگانی پررونقی داشته است.

د) سمنگان و بامیان؛ سمنگان درگذشته یکی از راه‌های مهم رسیدن به بلخ بوده و در شاهنامه بارها نام آن آمده، بامیان در افغانستان امروزی میزبان بازمندگان هزاره‌هاست.

ذ) قندهار، کابل و هرات؛ قندهار درگذشته از شهرهای مهم و در دره سند قرار گرفته، بعد از اسلام جزو مناطق خراسان محسوب می‌شده، کابل درگذشته در مسیر ارتباطی جنوب و مرکز آسیا قرار داشته و موقعیت جغرافیایی آن حائز اهمیت فراوانی بوده امروزه ساکنان آن را تاجیک‌ها، هزاره‌ها، پشتون‌ها، ترکمن‌ها و ازبک‌ها تشکیل می‌دهند. هرات نقش مهمی در تجارت شبه‌قاره هند و آسیای میانه و مرکزی و اروپا را بازی کرده، چراکه محل عبور جاده ابریشم بوده و در طول تاریخ همواره محل تلاقی مدنیت‌های شرق و غرب به حساب می‌آمده است. (شیرمحمدی باباشیخی و دیگران: ۱۳۹۷) یاقوت حموی این ناحیه را با عنوان خراسان آورده و آن را دارای گستره‌ای وسیع _ که از یک‌سو از جوین و بیهق به عراق می‌رسید و از طرف دیگر به طخارستان، غزنه و سجستان (سیستان) و به هند ختم شد، از سویی نیشابور و مرو و هرات که بخشی از بلخ بودند و از سمتی دیگر طالقان، نسا، ابیورد و سرخس را در برمی‌گرفت _ دانسته و برای آن چهار کرسی آورده است؛

_کرسی اول؛ ایران‌شهر، نیشابور، قهستان، طبین، حوادث و پوشنج بوده که از هرات و بادغیس است.

— کرسی دوم؛ مرو شاه جهان، سرخس، نسا، ابیورد، مرو رود، طالقان و خوارزم است.
— کرسی سوم؛ طرف غربی رود جیحون و جرجان، خوارزم، طخارستان علیا، اندرانه (نزدیک هندوکش) ساسان و بغلدن (از نواحی بلخ) و والج (در طخارستان) را شامل می‌شود.
— کرسی چهارم؛ ماوراءالنهر، شاش (چاچ) بخارا، سغد (در نزدیکی سمرقند) که بین جیحون و سمرقند جا گرفته بود. (رحیم‌پور: ۱۳۸۹)

با توجه به این تقسیم‌بندی و بررسی شهرها، در مرزبندی‌های سیاسی امروزه، بیشتر این شهرها در جغرافیای کشور ازبکستان هستند و اغلبشان در مسیر جاده ابریشم قرار بوده‌اند، مرو (در ترکمنستان) و حصار سغد (در تاجیکستان) مابقی آن‌ها را تشکیل می‌دهند. تقسیم‌بندی دیگری هم این منطقه را به ترکستان غربی و شرقی تقسیم کرده که ایالات سغد، فرغانه، خوارزم در ترکستان غربی قرار می‌گیرند و هر سه شهر به بلخ پیوسته بودند. امروزه، بلخ، جغرافیایی بزرگی از افغانستان و جنوب تاجیکستان را شامل می‌شود. (همدانی: ۱۳۸۸)

ماوراءالنهر و سابقه آن در ایران باستان

ماوراءالنهر در تمدن ایران باستان جایگاه ویژه‌ای داشته و طبق اقوال، خاستگاه و مسیر حرکت اقوام آریایی بوده، نام شهرها و اماکنی در اوستا ذکر شده که مسیر مهاجرت آن‌ها را بیان می‌کند. بعد از استقرار قومی از آریایی‌ها (سکاها) رود جیحون، سر حدی ایران و توران گشت. اولین حضور دولت‌های آریایی در فلات ایران را مادها به عرصه ظهور گذاشتند که تا ناحیه ماوراءالنهر تحت سیطره آن‌ها بود و بعد از انحلال یا ادغام آن‌ها در درون تشکیلات پارس‌ها، حفاظت از مناطق مرزی شمال شرقی ایران و مقابله با رخنه و تاخت‌وتازهای اقوام آسیای میانه، بر عهده پارس‌ها قرار گرفت. (نلسون فرای: ۱۳۹۳، صص ۶۶ - ۱۴۱)

در عصر جانشینان کوروش، ما شاهد حضور سکاها، باکتریایی‌ها، پارتیان، خوارزمیان و اهالی سغد و زرنگیان (درنگیان) در سپاه هخامنشی علیه یونانی‌ها و سایر مخالفان هستیم که نشانگر تصرف ماوراءالنهر توسط هخامنشیان و برقراری نظم در آن منطقه است. بعد از هخامنشیان، این منطقه به تصرف اسکندر مقدونی درآمد. بعد از مرگ وی نیز، این نواحی اعلام استقلال کردند. در عصر سلوکیه، سلوکس به فکر تصرف مجدد این مناطق افتاد در پاره‌ای از نوشته‌ها، از سعیدیان، پارتیان، هورکانیان و باکتریان به‌عنوان اقوام فرمان‌بردار سلوکیه نام برده شده، در عصر جانشینی سلوکوس، شورش در بلخ توسط یونانیان بلخ صورت گرفت که منجر به استقلال پارت و قطع ارتباط کامل سلوکیان با ماوراءالنهر شد. در قرن ۳ ق.م قوم "هیونگ نو" یا هسیونگ نو در چین روی کار آمد و مناطق شمالی چین را تسخیر کرد. احداث دیوار بزرگ چین - توسط چینی‌ها - به‌منظور مقابله با این قوم صورت گرفته، با این اقدام چینی‌ها، قوم هیونگ از حوزه رود زرد بیرون افتاده و عاملی شد که آن‌ها به سوی غرب متمایل شده و در "کان سو" یوچه‌ها را بیرون کردند و یوچه‌ها نیز با گذار از "صحرای گوبی" و شکست قبایل "ووسون" ناچار به ترک منطقه شده و نهایتاً به کناره سیحون علیا و ایالت فرغانه رسیدند. ناحیه فرغانه، تاشکند و کاشغر محل اقامت آریائی‌ها بود که یوچه‌ها، سکاها را از آن منطقه مجبور به مهاجرت کردند و سکاها در نواحی سغد و نواحی تحت قلمرو دولت یونانی باختر جا گرفته و آن‌ها را منحل کردند. در روند رو به ادامه فعالیت‌های یوچه‌ها، سکاها، بازهم به مناطق جنوبی‌تر کوچانده شده و زرنگیان (سیستان) و آراخوزی (رخج) تصرف کردند و درگیری‌هایی با اشکانیان داشتند که نهایت مهرداد دوم با شکست دادن سکاها، آن‌ها را در سیستان سکنی داد و از این طریق، سدی مقابل اقوام مهاجم ایجاد کرد. (گروسه: ۱۳۷۹، صص ۶۸ - ۷۷)

یوچه‌ها (طخارها) بعد از عبور از جیحون به افغانستان رسیدند و پادشاهی کوشان را شکل دادند و در تاریخ ظاهر شدند. اقوام چادرنشین آسیای مرکزی، شهرها و نواحی مسیر رود جیحون و زرافشان و شهرهای تأسیس شده در دره‌های کابل و پنجاب، پادشاهی کوشان را شکل می‌دادند. (دیاکونوف: ۱۳۵۱، ص ۹۶) کوشانی‌ها و قلمرو آن‌ها توسط شاپور دوم منقرض شد [بخشی

از قلمروشان به دسته هون‌ها همان هیاطله خیونی افتاد[شاپور از آن‌ها در مقابل رومی‌ها استفاده کرد. در زمان خسرو انوشیروان، وی، با ترکان ماوراءالنهر به مناطق اطراف بلخ و قندوز حمله کرد و این نواحی به ساسانیان رسید. بعدها بین ترکان و خسرو انوشیروان بر سر تجارت انحصاری جاده ابریشم اختلاف افتاد که خان ترکان با بیزانس متحد شد و به ایران اعلام جنگ کرد. در ادامه ترکان با بیزانس هم مشکل پیدا کرده و به استحکامات آن‌ها در کریمه حمله کردند. در جنگ با ساسانیان باختران (تخارستان) به تصرف ترکان درآمد که تا هرات پیش رفتند و با استفاده از اختلاف بین بهرام چوبین و خسرو پرویز موفق به تصرف تخارستان شمالی و هندوکش شدند. (گروسه: ۱۳۷۹، صص ۱۳۷ - ۱۶۴)

اقوام ساکن در ماوراءالنهر پیش از اسلام

تا قبل از ورود اسلام به میان‌رودان، ما شاهد حضور ادیانی چون زرتشتی، بودائی، ثنویت و مسیحیت هستیم؛ و گاه آنجا را زادگاه اصلی زرتشت خوانده‌اند. این منطقه دارای معادن زیادی همچون طلا، نقره و ... بوده و تولیدات مهم و صنایع این منطقه نظیر نساجی، شیشه‌سازی، اسلحه، کمان و ... نیز معروف بوده است. در معماری این ناحیه از گل، خشت خام و چوب بهره گرفته‌شده و به دلیل وجود نهرها و کانال‌های پر آب، کشاورزی و باغداری آن را رونق داشته و به تبع آن، دامداری نیز به حد کفایت صورت می‌گرفته. گفته‌شده بعد از سقوط هخامنشیان تا قبل از ورود اسلام ایالات این منطقه به صورت حکومت‌های محلی و دولت‌های نیمه‌مستقل و تحت تبعیت حکومت‌های وقت به حیات سیاسی خود ادامه می‌دادند و هر ایالت امرای جداگانه‌ای برای خود داشته است. (همدانی: ۱۳۸۸)

فرهنگ این ناحیه تماماً تحت نفوذ و تأثیرپذیر از فرهنگ و تمدن و زبان ایرانی بوده و زبان‌های سغدی و خوارزمی، باریشه ایرانی رواج داشته (همان) شهرهای ماوراءالنهر (خراسان بزرگ) قبل از اسلام سکونتگاه اقوام ایرانی بوده که با تسخیر خراسان توسط اعراب، مسلمان شدند و قریب به ۲۰۰ سال تحت سیطره اقوام عرب اداره می‌شد تا اینکه در ۲۰۵ ه. ق طاهریان استقلال یافته و این ناحیه در زمره یک حکومت ایرانی قرار گرفت. (رحیم‌پور: ۱۳۸۹)

قومیت‌های ماوراءالنهر

ترکان باستان در ادوار مختلف ساکنان ماوراءالنهر را شکل می‌دادند. در یک بررسی مختصر برخی از این اقوام را از نظر می‌گذرانیم؛ ۱- هون‌ها؛ برخی آن‌ها را ترک و برخی آنها را مغول دانسته‌اند. افرادی مثل رنه گروسه و ابرهارد، ا. فرانک و ... طبق زبان و رسومات، آن‌ها را ترک دانسته‌اند که طبقه حاکم آن‌ها «هون یا خون» خوانده می‌شد که در زبان باستانی به معنی مردم یا قبیله کاربرد داشته، این قبایل سه دسته بودند؛

الف) هون‌های آسیا که خواستگاه اصلی آن‌ها رودهای اورخون - سلنگا (در مغولستان امروزی) بوده که بعد از معاهده با چین (۳۱۵ ق.م) تاریخشان آغاز شده و دیوار بزرگ چین برای مقابله با این قوم احداث گردیده است.

ب) هون‌های اروپایی یا غربی، از نسل‌های آسیا بودند که در ۳۵۰ م به سمت غرب مهاجرت کردند و در منطقه آلان بین خزر و آرال ساکن شدند. بعدها به سمت شمال خزر و سپس به شمال دریای سیاه رفتند.

ج) هون‌های سفید یا هپتال‌ها یا هیاطله (هون‌های خاورمیانه) که از آمیزش هون‌ها و آوارها به وجود آمده بودند. در ۳۵۰ م از " جوان - جوان "ها جدا شده و به قزاقستان سپس به افغانستان و خاور ایران آمدند و دلیل کوچ هون‌های غربی به اروپا شدند. آن‌ها سرزمین سغدیان را گرفتند و ایران را در شرایط سختی قراردادند - در زمان شاپور دوم - که در این عصر به صلح و پیمان‌نامه منتج شد اما در عصر بهرام گور از جیحون گذشتند و به ایران حمله کردند که بهرام گور در مقابل آن‌ها ایستادگی

کرد. مرکز آن‌ها کابل بود و تا قرن هفت میلادی در هند حضور داشتند. اقتصادشان با پرورش اسب بود اجتماع آن‌ها متشکل از قبایل و تیره‌های کوچک بود.

(۲) تاپ قاچ‌ها، در قرن ۴. م در شمال چین دولت مستقل داشتند. آن‌ها فرزندان هون‌ها به حساب می‌آیند که بعدها ترکستان شرقی، مغولستان داخلی و چین را تصرف کردند. آن‌ها را شکست «جوان‌های مغول» به آسیای داخلی، کاشغر و سی شهر دیگر دست‌یافته و در "قانسو" دولت هند را از بین بردند. تاپ قاچ یعنی چین و این واژه، عنوان یا نام یک قبیله باستانی ترک را می‌رساند که دارای عظمت و بزرگی بوده است.

(۳) گوگ‌ترک‌ها، بنیان‌گذار نخستین دولت ترک تاریخ هستند. قبل از حکومت‌داری، متحد جوان‌های مغول بودند که بعد بر آنان مسلط شده و اعلام استقلال کردند و تمام قبایل ترکی را تحت لوای حکومت خود درآوردند.

(۴) اویغورها، متمدن‌ترین قبایل ترک باستان بودند و منابع چینی آن‌ها را بازماندگان هون‌های سفید دانسته‌اند. در قرن ۵. م در اطراف رودخانه "سنلنگا" بیک نشین داشتند، حتی زمان تابعیت از ترک‌ها بیک نشینی خود را حفظ کردند. "اویغور" به معنای متفق، خویشاوند، حمله برنده و حرکت‌کننده به سرعت شاهین است. در زمان جانشینی پادشاهی گوگ ترک‌ها، نه تیره داشتند که بعداً با قبیله اوغوز درآمیخته و ده ایل اویغور را شکل دادند. بعد از فراز و فرودهایی این ایلات به دولت قانسو اویغور [در سمت چین که تأسیس "سلسله لیافو" را رقم‌زده و به اویغورهای زرد شهره شدند] اویغورهای ترکستان شرقی (اورخان‌ها) که در ترکستان شرقی یا آسیای داخلی بودند که بعد از گسترش اسلام به صورت عمومی، آن را به چین بردند، قبل از سیطره چنگیز خان تابع قراختاییان بودند.

(۵) قرقیزها، قرقیز به معنی انسان سرخ و قرقیزها از قبایل ترکان باستان در منطقه "ینی سئی" بودند. در عصر گوگ ترک‌ها، مستقل شدند اما در ادامه، دستخوش تابعیت اقوام و دولت‌های متعدد گردیدند. در ۸۴۰. م جای دولت اویغور را گرفتند و نهایتاً متحد چنگیز خان شدند به طوری که نقش منفی آن‌ها در فرهنگ ترک نمایان است.

(۶) تورگیس‌ها، در پایان ۷. م اعلام استقلال کردند اما مجدداً تابع گوگ ترک‌ها شدند. آن‌ها در دو رگه زرد و سیاه بودند که با هم مجادله داشتند.

(۷) قارلوق‌ها، متشکل از سه قبیله و تابع گوگ ترک‌ها بودند که با اتحاد با اویغورها و باسمیل‌ها، دولت گوگ ترک را از میان برداشتند. در جنگ چین و مسلمان‌ها، طرف مسلمان‌ها بودند. بعداً نام ترکمن را بر خود گذاشتند و در گسترش اسلام نقش مهمی را ایفا کردند، چراکه اساس دولت قراختاییان را شکل می‌دادند و باقی مانده آن‌ها امروزه در بدخشان - مرز افغانستان و تاجیکستان - میان ازب‌ها ادامه حیات می‌دهند.

(۸) اوغوزها، از قبایل مهم ترک هستند. ترکان امروزی از نسل این قوم بوده، در ایران، ترکیه، عراق، ترکمنستان، بالکان و آذربایجان را از ادامه این نسل گفته‌اند. آن‌ها پس از اسلام آوردن، به ایران و آناتولی مهاجرت کردند و دولت‌های سلجوقی و عثمانی را شکل دادند و در گسترش اسلام و تشکیل و تکمیل معارف آن کمک شایانی را داشتند. در قرن شش میلادی بخشی از گوگ ترک‌ها بودند. اوغ یا اوق به معنی قبیله است، در اطراف رودخانه سنلنگا و تولا می‌زیستند. پس از ۶۳۰. م مستقل شده و حکومت قواعد نه بهانه را پایه گذاری کردند. ابن اثیر ورود آن‌ها به ماوراءالنهر را در قرن ۸. م می‌داند که ابتدا نزدیکی تالاس رسیده و سپس در کرانه‌های رود سیحون جا گرفتند مؤلفان مسلمان دشت‌های بین خزر و کوه‌های قاراجوق (فاراب) را دشت اوغوزها آوردند. این اوغوزها ترکمن نام داشتند که بعد از اسلام به همین نام شهره شدند.

(۹) سابارها یا ساویرها، در غرب سبیری و قفقاز شمالی حضور داشتند. سابارها یا ساپار، به معنی آزاد یا تغییر دهنده راه و خاستگاه اولیه آن‌ها در ناحیه رود ایلی در غرب کوه‌های آلتای بوده که با هون‌های آسیا ارتباط داشتند. به دلیل تهاجمات و

سخت گیری‌های آوارها به سمت غرب کشیده شدند و اوغوزها را بیرون رانده و از نواحی رودهای "توبول و ایشیم" در جنوب دشت‌های قزاقستان سکنی گزیدند در سال‌های ۵۰۵ تا ۵۱۵. م با دولت ساسانی و بیزانس همسایه بودند.

(۱۰) آوارها، برخی آن‌ها را مغول و برخی آمیزه‌ای از مغول و ترک دانسته‌اند. آوار یا آپار به معنی ایستاده و مستحکم است. باقی مانده آن‌ها امروز در قفقاز سکونت دارند.

(۱۱) خزرها که در سواحل شمالی دریای خزر بودند.

(۱۲) پتچنگ‌ها، همسایگان غربی اوغوزها بودند. امنیت راه‌های بازرگانی خزر را تهدید می‌کردند.

(۱۳) اوزها و قپچاق‌ها، قبل از مهاجرت به غرب، در آسیای مرکزی بودند که به دلیل کمبود چراگاه‌ها مجبور به مهاجرت شدند.

(۱۴) بلغارها که این قوم از اختلاط هون‌ها و اوغوزها به وجود آمده‌اند.

(۱۵) خلج‌ها، از اقوام باستانی ترک بوده که از آن‌ها جدا شده و به سوی افغانستان جنوبی و غربی، ایران و هندوستان مهاجرت کرده‌اند، برخی در افغانستان مانده و جذب پشتون‌ها شدند که تبار امروزی آن‌ها همان غلزایی‌ها هستند. «حدودالعالم» زیستگاه

خلج‌ها را مناطق جیحون تا صحاری غزنه (زابلستان) آورده که در قرن هفت میلادی در سیستان، ادوار و کابل بودند و در کابل

و غزنه تشکیل حکومت دادند. در زمان مسعود غزنوی علیه او شورش کرده و دلیل شکست وی از سلجوقیان شدند آن‌ها در قرن

دهم میلادی مسلمان شده و سپس پادشاهی خلج را در هند پایه گذاری کردند. برخی از آن‌ها همراه سلجوقیان به ایران و

آناتولی رفتند شرف الدین یزدی - در ظفرنامه - آورده که در سده چهارده میلادی در حوالی قم، ساوه و ری می‌زیسته‌اند.

: فرهنگ اقوام ترک، فرهنگ صحرائی بود. اسب در میان آن‌ها مقدس بوده و کودکان اسب سواری و تیراندازی می‌آموختند.

ارتباطات، زبان و آموزش آن‌ها قدمتی طولانی دارد. تشکیلات اجتماعی‌شان از خانواده شکل می‌گرفت به دولت ختم می‌شد.

پدرسالاری حکمفرما بود، تک همسری در میان مردان رواج داشت. زنان همپای مردان فعالیت‌های اجتماعی داشتند. در رأس

تشکیلاتشان "بیگ" قرار داشت. نام تشکیلات آن‌ها "بوی" بود، واژه "گون" برای مردم و "اولوش" برای کشور "اثل"

برای دولت به کار می‌رفت و استقلال سیاسی را "اوخسوزلوق" می‌گفتند. (هیئت: ۱۳۸۹، صص ۱۷ - ۵۲)

ورود اسلام به ماوراءالنهر

در بررسی جریان‌ات و فتوحات اعراب در شرق ایران و ماوراءالنهر و عواقب آن، به دلیل کمبود نوشتاری به زبان پارسی، تنها

می‌توانیم به نوشته‌های خود اعراب مراجعه و بسنده کنیم. با سقوط ساسانیان، مسلمانان، پیشروی‌های خود را در ایران و به

سمت ماوراءالنهر ادامه دادند و ما شاهد برخورد آن‌ها با ترکان در آینده نزدیک هستیم. در ۳۱. ه پیشروی آن‌ها تا بلخ ادامه

یافته و خراسان را تصرف کردند. (دهمرد: ۱۳۸۴، ص ۱۴) پس از کشته شدن یزدگرد سوم، اعراب با تصرف مرو (۶۵۱. م) به

لشکرکشی‌های خود به مدت سه سال ادامه دادند در این اثنا از امداد حکام محلی برای رسیدن به اهداف خود بی‌نصیب نماندند.

سرزمین رنج و زمین داور، اولین بار در اوایل ۳۳. ه توسط "عبدالرحمان بن سمره" والی سیستان، سپاهیان اسلام را در خود

دید. فتح نهایی را «قتیبه بن مسلم باهلی» به انجام رساند. او در ۸۵. ه از سوی حجاج به‌عنوان والی خراسان به این ناحیه اعزام

شده و در مدت ۲۰ سال به فتوحات ادامه داد تا به مرزهای چین و کاشغر و از شمال به تاشکند کنونی رسید. (همدانی: ۱۳۸۸)

بعد از حضور قتیبه بن مسلم باهلی (از ۸۶ تا ۹۶. ه) در خراسان ما شاهد فوج دوم فتوحات اسلامی هستیم که اولین هدف

ماوراءالنهر، از مروالرو تا طالقان بود، در این اثنا با حاکمان بلخ شومان (شمال شرقی چغانیان) و نیز ترک (ترخان) از سیستان

متحد و نیروهای خود را در مرو سر و سامان داد. در سال ۸۷. ه از جیحون (نزدیکی آمل) گذشت و در ۹۰۸۷. ه با سلطان نشین

ایرانی و ترکی بخارا وارد نبرد شد تا نهایتاً در ۹۰۸۹. ه بخارا را تصرف و حاکمان را گماشته شهر کرد که وی ظاهراً مسلمان

و مطیع اعراب بود. نرشخی از امتناع اسلام آوردن مردم بخارا و نحوه مسلمان شدن آن‌ها مطالبی را در کتاب خود آورده است.

خوارزم در ۹۰ ه و سمرقند طی چند مرحله و محاصره طولانی در ۹۴ ه به دست بن مسلم افتاد. تاشکند نیز طی محاصره‌ای در ۹۶-۹۵ ه تصرف شد. بعد از این شهر، بن مسلم در تدارک گرفتن فرغانه بود که در اختلافات ناشی از رقابت امویان در ۹۶ ه به قتل رسید. (دهمرد: ۱۳۸۴، ص ۱۵)

آمودریا به لحاظ سرحدی بودن بین ایران و توران حائز اهمیت بود. ساکنان آن تا ۱۰ م بت پرست و از بُعد سیاسی مطیع حاکمان اسلامی و خراج گذار آن‌ها بودند. این نواحی به دلیل موقعیت جغرافیایی و صعب‌العبور بودنشان قابل دسترسی نبوده و از اقوام مهاجم در امان می‌ماندند. بدخشان به دلیل غیرقابل دسترس بودن معمولاً به صورت خودمختاری اداره می‌شد. (بارتولد: ۱۳۶۶، ج ۱، صص ۱۷۱-۱۷۰) بلخ طی سال‌های ۳۲ ه به سرکردگی احنف بن قیس و ۴۳ ه و نهایتاً در ۹۶ توسط بن مسلم فتح که در کنار شهرهای دیگر خطه خراسان قابل اهمیت بود. بامیان در عصر عباسی مسلمان شد. هرات قبل از اسلام میزبان مسیحیان نسطوری بود در ۳۱ ه مسلمانان آن را فتح کردند. (بابا شیخ علی و دیگران) مهم‌ترین شهرهای اسلامی را بلخ، هرات، مرو و نیشابور تشکیل می‌داد. برخی از این شهرها در عصرهای سامانی، غزنوی، صفاری و ... فتح شد. در اواخر قرن ۳ ه صفاریان تا بُست، رنج، زابلستان، غزنه و کابل به توسعه متصرفات خود ادامه دادند. در ۲۵۶ ه بامیان و کابل به دست یعقوب و برادرش عمر بن لیث صفاری مورد هجوم قرار گرفت. در ۲۸۷ ه هجری خراسان و سیستان و مناطق شرقی افغانستان به دست امیر اسماعیل بن احمد سامانی افتاد و با وجود فاصله مکانی با پایتخت - و احتمالاً اداره این نواحی توسط دست‌نشانده‌های دولت سامانی - جزو قلمرو به سامانی شد. (باسورث: ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۳)

کشته شدن قتیبه، دلیل طغیان اهالی منطقه علیه اعراب شد. در این میان از چینی‌ها کمک خواسته شد، حمایت آن‌ها ظاهری بود و عملاً اقدامی نکردند. در مقابل "ترکان تورگاش" از ماوراءالنهر حمایت و شورش را قوام بخشیدند. در ۱۱۵ ه اعراب موفق به شکست آن‌ها شده و سمرقند را از حضورشان پاک کردند. زمانی که بدرفتاری چینی‌ها در این ناحیه شروع شد ترکان منطقه زیاد بن صالح (سردار عرب) و ترکان قرلق و کمک گرفتند این اقدام، منجر به شکست چینی‌ها و اسارت تعداد زیادی از آن‌ها شد. قدرت یافتن ترکان قرلق از پیامدهای این اتفاق بود که استیلای آن‌ها را تا یک قرن تداوم بخشید. در قرن بعدی ترکان اویغوری را می‌بینیم که بعد از شکست از قرقیزها، سمت شمال شط تاریخیم و نواحی تورخان، بیش‌البیغ، قراشهر و کوچا رهسپار شده و از دین مانوی به بودائی متمایل شدند. حضور قراخانیان - از اواسط قرن ۱۰ تا ۱۳ م - در کاشغر و گرایش آن‌ها به اسلام را داریم این دلیلی شد تا اسلام در کاشغر و منطقه "ایسی گول" نفوذ عمیقی پیدا کند و این حضور و نفوذ ادامه داشت تا در ۱۱۳۰ م قراختاییان بودائی از پکن متوجه این منطقه شده و تمامی این نواحی را تحت تصرف خود گرفتند. (گروسه: ۱۳۷۹، صص ۲۵۵-۲۱۰)

طبق گفته‌های بارتولد، در آغاز قرن ۸ م در منطقه خلم، سمنگان و بغلان جنگی بین اعراب و بومیان این ناحیه رخ داد. شهر گوربند از نواحی طخارستان در اواخر قرن ۸ م توسط اعراب تسخیر شد گردنه‌هایی که بر سر راه خلم قرار داشت در اغلب اوقات حکم مرزهای سیاسی منطقه را بازی می‌کرد. (بارتولد: ۱۳۶۶ ج ۱، صص ۱۷۵ - ۱۷۳)

به این ترتیب ماوراءالنهر یا آسیای مرکزی اسلام را لمس کرد و فرارود بنام ماوراءالنهر معروف گردید و از قرن این ۳ ه به بعد تحت سیطره اسلام، دو شهر سمرقند و بخارا کانون تدریس علوم اسلامی شدند و از سراسر دنیا دانشمندانی به این نواحی می‌آمدند و این آغاز مرحله جدیدی از حیات سیاسی و فرهنگی ماوراءالنهر و ایران به حساب می‌آید. با ورود اسلام به خراسان مقدمات مهاجرت اعراب به این ناحیه - در عصر اموی - مهیا شد و این روند ادامه داشت. معاویه دستور استقرار اعراب در مرو را صادر کرد و بدین ترتیب اولین مهاجرت گسترده اعراب (از مردم کوفه و بصره) به ناحیه خراسان اتفاق افتاد [حدود ۵۰ هزار نفر به گفته بلاذری] حضور اعراب در خراسان، به ماندگاری آن‌ها منجر شد و دلیلی گردید تا مقدمات پیشرفت این ناحیه فراهم

شده و شهرها و سرمایه گذاری‌ها و بازرگانی رونق یافته و در مقابل کشاورزی از رونق بیفتد. (همدانی: ۱۳۸۸، شیر محمدی بابا شیخی و دیگران: ۱۳۹۷)

بررسی موقعیت خراسان در قرون اولیه اسلامی

خراسان سر منشاء فتوحات عرب در آسیای میانه بوده و همواره، سدی در مقابل نفوذ اقوام صحراگرد ترک و مغول آسیای میانه می‌دانستند. در مرزهای شرقی، با رشته‌کوه‌های دارای شیب تند، مانع ورود این اقوام به درون ایالت می‌شد. یک منطقه سرحدی که اغلب با فقر فرهنگی و عدم پیشرفت مالی مواجه بود و به دلیل ناامنی دائمی زندگی و کشاورزی و تجارت از رونق باز می‌ماند. خراسان آن روزگار یک موقعیت کوهستانی و فلاتی است، پهنای آن در مجاورت با آناتولی، البرز، افغانستان و پامیر قرار دارد. غرب آن همجوار با شرق گرگان و قومس هست و در مشرق بادغیس، گوزگان، طخارستان و قهستان جزو قلمرو به این ایالت به حساب می‌آمده، مرزهای جنوبی و جنوب شرقی آن به سیستان و غور ختم می‌شد، وجود دشت‌های آن یزرع لوت و کویر، در جنوب آن یک مرز طبیعی مستحکم به شمار می‌آمد و از سمت شمال، فراتر از فلات ایران رفته و سوی جیحون امتداد یافته بود. رودهای آن فصلی و به دریاچه‌ها و مرداب‌هایی سرازیر می‌شدند که به هیچ دریایی راه نداشتند و این شرایط دشوار و زندگی در چنین جغرافیایی، در واقع به مردمی نیاز داشت که با این طبیعت به صورت سازش گرانه ادامه حیات دهند.

از نظر موقعیت سوق الحیثی به دلیل وجود راه‌های تجاری تاریخی که از خاور نزدیک به آسیای میانه و ماوراء آن می‌رفت و از البرز، ری و دامغان می‌گذشت با عبور از قلب خراسان دوشاخه شده - یک راه با عبور از عامل شط (ترمذ) به جیحون رفته و دیگری با گذر از بلخ و بخش علیایی دره قندوز و قوربند به کابل و هند می‌رسید - دارای اهمیت زیادی بود. در اوایل عصر خلافت خراسان آسیب فراوانی از منازعات فرقه‌ای عرب و ایرانیان دید و این در حالی بود که ایران غربی و عراق در این دوره به کامیابی رسیده بودند و خراسان پیشرفت کندی داشت. تا اینکه در قرن ۳ هجری حکومت‌های ایرانی در شرق ظهور کردند و با ظاهری مطیع از دستگاه خلافت، در عملکردشان، استقلال کامل را داشتند که موجب نجات، پیشرفت و ترقی در منطقه شدند و بر رقابت صنعتی و تجاری این ناحیه به شهرهای مرکزی ایران - مثل ری و اصفهان - آغاز شد. (باسورث: ۱۳۸۵، ج ۱، صص ۱۴۷ - ۱۴۵)

اسلام و ورود غزنویان به عرصه حکومت‌داری

غزنویان به‌عنوان سلسله‌ای ترک تبار، با خاستگاه غلامی، با انقراض سلسله‌های قبلی منطقه، پا به عرصه حکومت‌داری گذاشتند و تا زمان مرگ محمود عنوان گسترده‌ترین امپراتوری شرق دنیای اسلام را به خود اختصاص دادند. سلاطین اولیه غزنوی نمونه بارزی از پادشاهی خودکامه سنت ایرانی - اسلامی را به نمایش گذاشته و مرحله حساسی را طی کردند.

روی کار آمدن غزنویان

حضور غزنویان در حکومت‌داری با ورود آلپتگین و سبکتگین به تاریخ رقم خورد. به گفته " جوزجانی " آلپتگین با شایستگی‌هایی که از خود نشان داده توانسته بود از منصور بن نوح سامانی منشور حکومتی گرفته و در غزنه به موقعیت خود سر و سامان دهد. روایتی از «سیاست‌نامه» بیانگر شکست اردویی است که برای سرکوبی آلپتگین راهی غزنه شده - شواهدی مثل ضرب سکه نشانگر اجازه سامانیان به وی در این مقوله بوده که شورشی بودن وی را می‌رساند - بعد از مرگ آلپتگین پسرش ابواسحاق ابراهیم، سه سال حکومت غزنه را عهده دار بود و به بخارا اظهار اطاعت می‌کرد. بعد از ابواسحاق، فردی بنام بلگتگین برای فرماندهی انتخاب شد وی ۱۰ سال حکومت را در دست داشت. پیری تگین نیز دو سال ب غزنه امارت کرد و همچون سلف خود مطیع درباره سامانی بود اما بی لیاقتیش دلیل دعوت مردم از فردی بنام " لویک " شد که سبکتگین نتوانست او را دفع کند و

در سال ۳۶۶ ه طى شورشی عمومی سربازان ترک غزنه سبکتگین را جانشین بوری تگین کردند و حکم فرمایی وی به مدت ۲۰ سال شروع شد. هر چند که زمان امیری بوری تگین قدرت واقعی در دست سبکتگین بود و او توانست قدرت خود را بر سپاهیان تحمیل کند. قلمروش از بخش جنوبی به «بُست و قصدار» از شرق به «داخل هند» در مجاورت راجه های هندی ویهند و بعدها در خراسان مداخله کرد و ادامه متصرفات بعداً به دست محمود غزنوی ادامه یافته است. (باسورث: ۱۳۸۵، ج ۱، صص ۳۶-۳۷)

گفته شده سبکتگین در ابتدا به عنوان یک برده با مهارت های نظامی که دیده بود به آلپتگین حاجب فروخته شده و از غلامان وی و به عنوان نگهبان شخصی در خدمت حاجب بوده و آلپتگین نشانه های بزرگی را در او دیده بود. نظام الملک _ در سیاست نامه _ از حمایت های آلپتگین از سبکتگین سخن گفته. در روایتی دیگر " ابن اثیر " او را غلام ابو اسحاق دانسته است. سبکتگین به تبعیت از سلفش خود را والی سامانیان می دانست. زمانیکه فائق و ابوعلی سیمجوری علیه امیر نوح بن منصور سامانی شورش کردند، امیر سامانی، سبکتگین را به ماوراءالنهر فراخواند و این باعث شد که وی به همراه پسرش محمود سال ها از خراسان مراقبت نماید تا اینکه اوضاع داخلی سامانیان رو به ضعف نهاد و آن دو در موقعیتی قرار گرفتند که توانستند به تقسیم اراضی و قلمرو و غنائم دولت سامانی در است یازند.

بعد از غلبه سبکتگین برای فائق و ابوعلی سیمجوری، حکومت بلخ، تخارستان، بامیان، غور و غرچستان به وی رسید و لقب ناصرالدین را از امیر سامانی گرفت و پسرش محمود نیز منصب سپهسالاری خراسان را از امیر سامانی دریافت کرد و نیشابور را مرکز فرماندهی خود قرار داد و با وجود فشارهای قراخانیان توانست در ناحیه خراسان نفوذ خود را قدرت ببخشد. بعد از مرگ سبکتگین، محمود همچنان در نیشابور فرماندهی می کرد و هرات، پوشنگ، بست، غزنه و بلخ را هم از آن خود کرد و برخلاف پدرش وابستگی خود را به دولت سامانی نمی دانست و همواره اندیشه جدا شدن را در ذهن خود می پروراند چراکه با اقامت در نیشابور و خراسان تمامی ابعاد خراسان را شناخته و طمع سیری ناپذیر و خصلت جنگ طلبانه محمود او را به این سمت می کشاند. او سال های بعدی سیاستی اتخاذ کرد که تمام دودمان های خراج گذار دولت سامانی زیر فرمان او قرار گرفتند. بر حسب اتفاق، کینه خواهی امیر مخلوع سامانی یعنی ابوالحارث توسط فائق و بگتوزون دلیلی شد تا او بتواند از خلیفه منشور حکومت خراسان را با القابی همچون امیرالمؤمنین، امین الدوله و ... دریافت کند. ناگفته نماند که موقعیت سامانی نیز به حدی رو به ضعف گذاشته بود که هر فرماندهی یا همسایه ای می توانست از دولت سامانی سوء استفاده کند. ما در این دوران شاهد حضور و مزاحمت های قراخانیان نیز هستیم. (همان، صص ۴۵-۴۱)

زمانیکه آل بویه بغداد را تصرف کرد این اتفاق برای سامانیان خوشایند نبود، به خاطر اینکه این دو حکومت با هم در منازعه بودند و سامانیان خود را در مقابله با آل بویه و بغداد می دیدند. چنانکه امیران سامانی همچنان خلیفه مخلوع الطایع را به عنوان خلیفه مورد احترام قرار داده و از پذیرش خلافت القادر سرباز می زنند و از محمدبن المستکفی داعی خلافت حمایت می کردند. در این اثنا محمود غزنوی با شکست دادن ابوالقاسم سیمجوری، فائق خاصه و بگتوزون _ سپهسالاران امیر عبدالملک بن نوح سامانی _ و نیروهای آن ها به خراسان چیرگی یافت و طی نامه ای گزارش فتح خود را به محضر خلیفه رساند و علت جنگیدنش با سامانیان را تنها امتناع آن ها از پذیرفتن خلافت القادر و به رسمیت نشناختن وی ذکر کرد. هرچند نفوذ و حضور زیر دستان در دستگاه سامانی یکی از دلایل ضعف این دولت به حساب می آید.

طبق گفته های تاریخی، ابتدا سیستان تحت قیمومیت محمود درآمد و نصر برادر محمود والی آنجا شد در ادامه ما شاهد تعرض عیاران علیه غزنویان هستیم به طوری که تا زمان روی کار آمدن سلجوقیان این منطقه درگیر ناآرامی بود. ادامه فتوحات غزنویان در مناطق خراسان و ماوراءالنهر در شاهزاده نشین های جیحون علیا (چغانیان و ختل) به دلیل اهمیت سوق الجیشی و محافظت

از آن مرزها در مقابل ترکان همچنان فرمانروایان قبلی را در سمت خود باقی گذاشتند اما برخلاف جیحون علیا، ما در مناطق جنوبی جیحون شاهد مداخله محمود هستیم و با حمله به غرjestان و براندازی دودمان شاره‌های آن منطقه آنجا را به قلمرو خود افزود. برای اداره حکومت فریغونی‌های گوزگان پسرش محمد را راهیان سرزمین کرد و در سال ۴۸۰ هـ با برافتادن مأمونیان، حکومت ناحیه با ابو سعید آلتون‌تاش و پسرانش به مدت ۲۴ سال ادامه پیدا کرد. (همان، صص ۴۵ - ۲۷)

ساختار امپراتوری غزنویان

گرایش به قدرت منطقه و آیین رسمی در درون امپراتوری غزنوی یکی از شاخصه‌های این سلسله است. در قرن ۵ هـ سنت حکومت ایرانی مبنی بر الهی بودن حکومت بود که با اندیشه اسلامی آمیخته شده به گونه‌ای که در کنار حق دادن به مخالفان [حاکم] جبار از هرج و مرج جامعه بهتر دانسته می‌شد "بیهقی" مورخ دربار و عصر غزنوی تشکیلات حکومتی را با اندام و اعضای بدن انسان مقایسه می‌کند و سه نیرو را بیان می‌دارد؛ ✓خرد و سخن و قوه‌ای که در خدمت آن است (نفس گوینده) ✓نیروی خشم، کینه جویی و دفاع از خویشان (نفس خشم‌گیرنده) ✓نیروی شهوت و میل (نفس آرزو) که این سه نیرو را به ترتیب با پادشاه، سپاه و رعایا تطبیق و مقایسه می‌کند. این دیدگاه در عصر محمود و مسعود، از سوی ایشان، رفتارهای سیاسی‌ای را شکل می‌داد چراکه در این نواحی صحبت از علاقه مشترک محلی و عصبیت‌های فرقه‌ای هست و روستاها برای قشر کشاورزان و شهرها برای کاسبان و دکانداران بود و آن‌ها در قبال پرداخت مالیات به دولت توقع حمایت دولت را داشتند که اگر این کار نمی‌شد شانه خالی کردن دولت از مسئولیتش قلمداد می‌شد. حتی در نبرد بین سپاهیان غزنوی و دیگر سپاهیان، رعایا حق مداخله و جنگ نداشتند چراکه این وظیفه سپاه بود و شاید ابزارآلات جنگی که در اختیار رعایا قرار می‌گرفت بیشتر از خسارت وارده دشمن بر مستغلات شاهی وارد می‌کرد. درخواست مسعود غزنوی از کارگزاران خود، زمان حمله سلجوقیان و سازش با حکومت جدید، در مناسبتی که در اختیار داشتند، نشانگر طرز اندیشه‌هایی با این مضمون است که احساس وفاداری به سلطان مانع کسب مناسبات ممکن با نیروی جانشین نشود. (همان، صص ۴۷ تا ۵۰)

سلاطین غزنوی

سلاطین غزنوی شاهان مستبدی بودند که با زور شمشیر و ارعاب عمومی حکومت خود را حفظ می‌کردند و بعضاً ریزنی‌ها و مشورت‌های افراد رده بالای حکومتی، مورد پذیرش سلطان قرار نمی‌گرفت و از نظرات این افراد به شرطی استقبال می‌شد که دست پرورده خودشان بوده باشند. محمود شخصیت تربیت یافته نظامی را از پدر گرفته بود، سبکتگین تجربیات و مهارت‌هایش را به پسرش انتقال داده بود او مهارت‌های نظامی و حکومتی را نیز از پدر آموخته و در علوم دینی هم آگاه بود زبان عربی را به خوبی می‌دانست فارسی را در حد گفتمان با مشاوران ایرانی بلد بود. مسعود نیز در نوجوانی در ادب دارای دانش فراوان بود و همواره تحت تربیت آداب و اخلاق سلطانی قرار داشت و در فارسی نویسی صاحب سبک بود و عربی هم می‌دانست. سلطان محمود خود را سایه خدا بر زمین می‌دانست، به تمام امور و جزئیات آن توجه خاص داشت، تمام فعالیت‌های دولتی فرماندهان و کارگزاران خود را زیر نظر داشت در اتمام امپراتوری خود جاسوسانی را داشت اخبار نواحی را به وی می‌رساندند از جمله سلاطین غزنوی می‌توان به بغراچق ۹۹۷ والی هرات، سبکتگین ۹۹۷ - ۹۷۷ امیر غزنه، محمود ۱۰۳۰ - ۹۹۸ سلطان غزنه، مسعود ۱۰۴۱ - ۱۰۳۰ سلطان غزنه، مودود ۱۰۴۸ - ۱۰۴۱ م سلطان غزنه و ... اشاره کرد. (همان، صص ۱۳۰ - ۱۲۹)

تشکیلات اداری

پیدایش تشکیلات اداری در دستگاه غزنویان سابقه مشخصی ندارد و شاید این امر از ابداعات سبکتگین بوده باشد شاید هم پیشینیان او. سه دیوان در حکومت آن‌ها وجود داشت؛ ✓ دیوان وزیر با سرپرستی وزیر برای اداره و مالیات گیری مناطق جدید ✓ دیوان رسائل با سرپرستی رئیس دبیران برای رسیدگی به مکاتبات و مناسبات سیاسی [با بخارا] ✓ دیوان عرض با سرپرستی عارض برای جمع‌آوری سرباز و پرداخت مواجب و سیورات آن‌ها. ظاهراً تمام کارمندان آن‌ها از ایرانیان بودند و در پی آمد و شد درباریان سامانی با غزنه، تدریجاً متون دیوانی سامانیان هم به غزنه منتقل شد. محققان معاصر معتقدند که حکومت سبکتگین از دربار سامانی الگو گرفته اما به دلیل دوری غزنه از قلمرو سامانیان می‌توان گفت بیشتر از حکومت‌های دودمانی هند الگو پذیرفته است. عمده نوآوری غلام - فرماندهان ترک در تشکیلات روستایی ناحیه غزنه، اعمال نظام اقطاع داری لشکریان بوده و در بررسی سکه‌های ضرب شده وزن سکه‌های غزنه بیشتر از سکه‌های دربار سامانی بوده و قرابت وزنی با هندوشاهی کابل دارد. بعدها محمود نیز سکه‌های متفاوت از سکه‌های نیشابور ضرب کرد و این نشانگر سیاست غزنویان در حفظ قوالب ولایتی موجود و تغییر تدریجی آن‌ها تا حد ممکن است.

دیوان‌سالاری؛ دیوانیان، وزرا، دبیران و امیران

در تشکیلات دیوان‌سالاری غزنویان تعداد زیادی از دیوانسالاران از حکومت سامانیان در دستگاه غزنوی ادغام شدند. زمانی که محمود صاحب امر خراسانی شد تمام دیوانیان مثل سابق بر سر سمت خود باقی ماندند چراکه این دستگاه به افرادی نیاز داشت که بتوانند امور دفتری و اداری را سر و سامان بخشند و این امر مهم از عهده افراد تازه وارد و ناآشنا با فرهنگ و ادب مملکت داری خارج بود. دیوانیان دولت سامانی که اکنون در دربار غزنوی خدمت می‌کنند. در ادامه کار سنت‌ها و فنون سابق اداری را در حکومت جدید قوام بخشیدند و در واقع حکومت غزنوی فرصتی برای آن‌ها شد تا بتوانند تجارب بیشتری را در این زمینه کسب و اجرایی کنند. بعد از ضمیمه ری جبال به متصرفات محمود ما شاهد ورود و تأثیر خط مشی اداری آل بویه به این حکومت هستیم. گفته شده نظام اداری و دیوانی آل بویه برگرفته از دستگاه خلافت عباسی بود و به دلیل شهرت محمود در اکرام اهل فضل، بسیاری از دیوانیان و مردان اهل هنر به استخدام غزنویان درآمدند. در کتاب سلطان محمود - به نقل از باسورث - ناظم، سازمان اداری بانام «انجمن رؤسای کشوری و لشکری» را نام می‌برد که سلطان برای مشورت و رایزنی در امور مهم این افراد را فرا می‌خواند اما این اشکال وجود داشته که این افراد چندان نفوذی بر شخص سلطان نداشتند.

از جمله افراد برجسته‌ای که در دیوان‌سالاری و دربار غزنوی مشغول به کار بودند می‌توان به ابو العباس فضل احمد اسفراینی، نخستین وزیر محمود که اهل خراسان و از منشیان فائق خاصه بوده نام برد که بعد از به تخت نشستن محمود وزیر او شد. محمد بن عبدالصمد شیرازی، وزیر دوم مسعود که از مردم فارس به حساب می‌آمد. ابوالقاسم کثیر، دبیر و کارگزار شهیر غزنوی که صاحب دیوان خراسان بود. ابوالحسن قریش، دبیر کاردان خزانه غزنویان که سابق بر این در خزانه سامانیان منشی بوده و اسفراینی او را از بخارا به غزنه آورده است. امیر ابوالفضل زیاد بن احمد، از محتشمین و صاحب امر بیهق از جانب سیمجوریان بود که با سقوط سیمجوریان به زندان افتاد و بعد هم مورد عنایت محمود واقع شد و در ۳۸۷ هـ نیابت و دارالملکی نیشابور به وی سپرده شد و محمود، خود به مقابله با برادرش اسماعیل رفت. ابوالعلاء، وزیر مجد الدوله دیلمی در ری بود بعد از تصرف ری محمود او را به مقام دبیری گماشت. ابوسهل زوزنی، به دلیل همسو بودن تفکراتش با مسعود توانست نفوذی عمیق دستگاه پیدا کند در ۴۳۱ هـ ریاست دیوان رسالت را بعد مرگ ابونصر مشکان صاحب شد. (همان، صص ۵۸ - ۴۱)

سپاه و لشکریان

امپراتوری غزنوی گرایش بر ارتش سالاری داشت و با الگویی از سامانیان و آل بویه ارتش ایشان شکل گرفت و دارای تنوع نژادی _ به دلیل جذب نیرو از سرزمین‌های مختلف _ بود؛

✓سپاه ترک، هسته اصلی بردگان (غلامان و ممالیک) بودند و این وجه تمایزشان با ارتش ساسانیان بود. سان دیدن ساسانیان باعرض ارتش دوره اسلامی مطابقت می‌کرد. بردگان از کودکی برای خدمت در ارتش تربیت ذهنی و جسمی پیدا می‌کردند. ✓ارتش چند ملیتی، در نوشته‌های آداب الملوک، کیکاووس و نظام الملک از چند ملیتی بودن ارتش محمود سخن رفته و همواره آن را تصمیمی با درایت آورده‌اند. عمده ارتش غزنوی را افرادی تشکیل می‌دادند که از نظر قومیتی به سلاطین نزدیکتر بودند و مقامات بالای ارتش نیز دست آن‌ها بود. ✓استفاده از فیل که از هندوها الگو گرفته بودند و علاوه بر تشریفات دولتی بخشی از تجهیزات مهم جنگی هم به حساب می‌آمدند. فیل‌ها از شاهزادگان هندی به‌عنوان خراج یا هدیه گرفته یا در جنگ‌ها به غنیمت برده می‌شد. ✓تجهیزات انفرادی، در پیاد نظام غزنوی هموار کمان، گرز، نیزه و زوبین با نیم تنه‌های زرهی و سپری از فلز با روکش پوست و در سوار نظام کمان، تبرزین، گرز، نیزه، شمشیر و قلاجود (شمشیر بلند خمیده) که همگی اینها در تجهیزات سپاهیان ایران قبل از اسلام هم وجود داشته است.

دیوان عرض نیز به سان سپاه و بررسی و پرداخت دستمزد لشکریان می‌پرداخت که بعد از وزارت مهم‌ترین منصب به حساب می‌آمد. سپاهی شامل سواره نظام و پیاده نظام که در زمان صلح ۱۰۰ هزار نیرو در زمان‌های جنگی با حضور داوطلبان و خراج گذاران افزون‌تر می‌شد. در بررسی تشکیلات اداری و دیوانی دولت غزنه و غزنویان نظام اقطاع را معمول کرده بودند که گفته شده سبکتگین این نظام را در زابلستان بر هم زد و نظام اقطاع الاستغلال را به مالکیت‌های بزرگ تبدیل کرد. نیت حکومت مرکزی از بازپس گیری زمین‌ها این بود که جنگجویان را که از حضور در میادین جنگی اکراه داشتند به این امر ترغیب نماید و مقرر دانست که تمام درآمدهای این مستغلات صرف حقوق سپاهیان شود و کسری آن‌ها از بودجه دولتی نیز پرداخت گردد. (همان، صص ۱۲۶ _ ۹۵)

مصادره ثروت اشراف و اغنیاء توسط سلطان محمود به بهانه الحاد و قرمطی گریز نیز اتفاق می‌افتاد. در عین حال سلطان محمود علاوه بر مالیات مرسوم، پرداخت‌های مالی نیز از مردم طلب می‌کرد که طی ملاقاتی که ابوسعید خرگوشی با وی داشت سلطان از این کار منع گردید. در نیشابور طبقه اشراف بیشتر از هر قشری ریاست شهر را برعهده داشتند به نقل از عتبی: «... ابوبکر محمد بن مهشاد ریاست شهر را بر عهده داشت که به دلیل زیادت فساد ریاستی، ریاست شهر از وی اخذ و به حسنک میکالی سپرده شد، در زمان حسنک شهر آرامش یافت.» حسنک بر کرامیان سخت گرفت کرامیان فتنه جو او را بند کشید و اموال غصبی مردم که نزد او بود را اعاده و او را خانه‌نشین کرد.

در عصر ابوبکر کرامی و وزارت ابوالعباس اسفراینی تعدی‌های مالیاتی، دلیل نارضایتی مردم، بالأخص اعیان نیشابور شد و همین نارضایتی زمینه دعوت آن‌ها از ایلک خان را فراهم کرد؛ اما محمود با وی مصالحه کرده به جنگ‌های با هند پرداخت. ایلک نصر در ۳۹۶ هـ سباشی تکین را سوی شهرهای خراسان جعفر تکین را سوی بلخ به قصد تصرف فرستاد. نیشابور بدون مقاومت و حتی با حمایت اعیان از قراخانیان تصرف و ابوبکر کرامی را با خود بردند که شاید بتوان گفت این یک دعوت از سوی اشراف نیشابور بود شاید هم ترس قراخانیان از قدرت کرامیه در منطقه. بعد از روی کار آمدن سلطان مسعود و پس از وزارت بوسهل زوزنی، خواجه احمد بن حسن میمندی وزیر شد از سلطان خواستار حفظ شیوه مرسوم در نصب نائبان، صاحبان برید و مشرفان شد. چراکه برخی نظامیان از سوی سلطان بر این مناصب گماشته می‌شدند و هدف وزیر، اطمینان از درستکاری آن‌ها بود که دوباره اوضاع وخیم گذشته تکرار نشود. تنها در زمان ابوالنصر منصور رامش، مردم نیشابور کمی طعم عدالت را چشیدند. گفته شده

وی بعدها به مکه رفت و بعد از بازگشت مجدد، پیشنهاد وزارت مسعود را رد و ریاست نیشابور را عهده‌دار شد. در سراسر عصر غزنویان ما شاهد مصادره اموال و حرص و طمع این‌چنینی هستیم، مصادره اموال حسنک میکالی نیشابوری (حسنگ وزیر) قبل از به دار کشیدن وی و خازان و احمد ینالتگین، نمونه بارزی از سیستم‌های مالی در این عصر حکومتی است. (ثنایی و بادکوبه هزاوه: ۱۳۹۱)

عقیده و مذهب و رویکردهای دینی عصر غزنوی

در قرن ۴ ه. باینکه اسلام در دشت‌های آسیای میانه گسترش پیدا می‌کرد بت پرستی کماکان در آن ناحیه نفوذ خود را داشت و نباید این تصور را داشت که متکلمان حنفی - که محمود متمایل به آیین‌ها بود - با همدیگر اشتراک عقیده‌ای زیادی داشته باشند. در این زمان ما شاهد متکلمان حنفی از جمله تبنیان، صاعدیان، ناصحیان، صوفیان و واعظان دوره گردی هستیم که گسترش و انتقال دین اسلام از خراسان و ماوراءالنهر به دشت‌های آسیای میانه را انجام داده‌اند. افرادی چون آلتگین و سبکتگین - که نمونه عالی استحاله غلامان ترکی و انعطاف پذیری در عالم اسلام به شمار می‌آیند - به سرعت خود را با دنیای ایرانی و محیط دور از اصالت و فرهنگی خودشان تطبیق دادند. محمود و پسرانش نیز پرورش یافته همین فرهنگ و سنت ایرانی هستند. جنبه عقیدتی قدرت سلاطین غزنوی را، در حمایت مذهب آئین سنت از ایشان و تحریض آنان به داشتن مناسبات حسنه با خلفای عباسی باید دید. این‌گونه که فاطمیان مصر در غرب سرزمین‌های مرکزی اسلام - شبه جزیره، بخش‌های شمالی بین دجله و فرات - و سوریه و عراق و آل بویه و دیگر دودمان‌های دیلمی در ایران، در طرفداری از شیعه بودند و تبعیت غزنویان از سامانیان در سنت گذاری و حمایت از آئین سنت، به دلیل منافع می‌توانستند از قدرت نوظهور، کسب کنند و این نشان می‌دهد که شاهان و توده‌های ترک، برای کسب امتیاز، سنت را حمایت و پیروی کرده‌اند نه اینکه، این [پیروی از سنت] ترجیح آنان از سایر فرقه‌های اسلامی باشد.

محمود برای تثبیت امپراتوری‌اش نیاز به تأیید قانونی و معنوی خلیفه داشت و گاهی مبارزه با فرقه‌های شیعه - بالأخص اسماعیلیان - بیشتر برای جلب رضایت خلیفه صورت می‌گرفت و در خراسان محمود "کرامیه" را علیه اسماعیلیه تشویق می‌کرد و ما شاهد اتفاقاتی چون بر دار کردن حسنک میکالی (وزیر) به اتهام ارتباط با فاطمیان مصر هستیم و به دلیل این اقدامات، از سوی خلیفه، امتیازاتی را کسب می‌کرد. برای مثال ۴۱۷ ه. با فتح سومنات هند، لقب کُهِفِ الدَوْلَةِ و الاسلام را از خلیفه وقت گرفت. در عصر مسعود، وفاداری به غزنویان با وفاداری به سنت یکی بود. مسعود همواره القابی از خلیفه دریافت می‌کرد و این القاب حتی در منازعه با برادرش محمد بر سر جانشینی پدرشان کارساز افتاد. بعد از مرگ القادر، پسرش القائم به خلافت نشست و مسعود هم از منشور حکومتی خراسان، خوارزم، مکران، والشستان، کپانیان، ری، جبال، اصفهان تا نواحی کوهستانی حلوان، گرگان و طبرستان به‌علاوه زابلستان، تمام هند، سغد، چغانیان، ختلان قبادیان، ترمذ، قضا و نیمروز را خواست و خلیفه نیز چنین کرد و مسعود هم هدایایی برای خلیفه فرستاد. (باسورث: ۱۳۸۵، ج ۱، صص ۵۴ - ۵۰)

در مبحث رویکردهای دینی و مذهبی در منطقه ماوراءالنهر و در عصر غزنوی می‌توان به مقوله خراسان پرداخت. حکومت غزنویان در خراسان کوتاه مدت بود، با وجود ثبات سیاسی که در آنجا برقرار کرده بودند اما ترکمانان بر این شهر غلبه کردند. در این عصر اغلب مردم خراسان سنتی مذهب بودند و شیعیان در مناطق غربی خراسان - در مجاورت دریا و شهرهایی مثل قم و قزوین - حضور داشتند. در ادامه، بی‌هق نقش مهمی را در اشاعه مذهب تشیع در شرق ایران ایفا کرد و همچنین فرقه اسماعیلیه که در خراسان طرفداران خود را داشت. مردم خراسان در حیطة زندگی اجتماعی و اعتقادی متعصب بودند و این با حیات اقتصادی آن‌ها هم پیوند خورده بود. "مقدسی" خراسان را درست اعتقاد می‌داند و مردمان امتداد جیحون علیا را از این مردم جدا کرده چراکه اعتقادات آن‌ها را به زندقه نزدیک می‌دانست. وی فرقه‌های روستایی زعفرانیه، خرم دینیّه، ابیضیه و سرخسیه را نام‌برده و

منشاء هر کدام را نوشته، هر کدام از این فرقه‌ها، رویدادهایی را معرفی می‌کند که بیانگر ناآرامی و آشوب طولانی در روستاهای ایران بوده و شهرهای ایران بیشتر درگیر اسلام و مذهب سنت و دگرگونی‌های پس از آن بوده‌اند.

فرقه شافعی، در قرن ۴ ه. ما شاهد حضور و کشش معنوی شافعی هستیم. اشعریان در مقابل معتزلیان در مجادله‌های کلامی بودند، اعتقادات اشعریان را با شافعیان یکی دانسته‌اند و بزرگان چون «ابو محمد جوینی و پسرش امام الحرمین ابوالمعلی» فقه را با تعصب تدریس می‌کردند و به افرادی چون "غزالی" انتقال دادند که برای جذب طبقه تحصیلکرده به سوی مذهب شافعی مناسب افتاد. در مقابل تکثر پیروان حنفی، شافعی توانست با افراط و وسواس در ترکیب احادیث پیامبر (ص) و عدم قبول الحاقات، اثر مثبتی در جذب مردان اهل فکر باقی بگذارد و در ادامه (قرن ۵ ه) مذهب شافعی از سوی صوفیان به طور وسیعی پذیرفته شد. "ابوعلاء اسحاق صابونی" و "جعفر بن حیدر هروی" از اکابر صوفیان اشعری بودند و در مرو با "عبدالله حصری" از شاگردان امام شافعی تلمذ می‌کرد "ابوبکر القفال" حضور داشتند. بعدها "ابوسعید" به سرخس آمد و از شاگردی "امام ابو علی زاهر بن احمد" بهره برد. ابوعلی در گسترش فقه حنفی در سرخس تلاش بسیار کرد و هم‌زمان با بزرگان شافعی، علیه معتزله سخن می‌گفت و بدین ترتیب خود نیز جذب شافعی گردید. در این دوران بود که بسیاری از صوفیان جذب شافعی شدند و در ادامه، "غزالی" با شناخت کامل شافعی، این مذهب را به سوی تصوف سوق داد. از شافعیان نیشابور خاندان صابونیان حشمت بالاتری داشتند و در عصر غزنوی خاندان به خاطر دانش و تقوا شهرت والایی یافتند. مذهب حنفی، در شمال شرقی نفوذ داشت از مذاهب بزرگ سنت که با کلام ماتریدی پیوند یافته بود. نگرش حنفی به شریعت در مقابل شافعی، یک نگرش بی تعصب و از انعطاف بیشتری برخوردار بود و از این جهت مورد اقبال ترکان و مغولان قرار گرفت.

ماتریدی‌ها و اشاعره با معتزلیان - در مخالفت با خردگرایی آن‌ها - همفکر بودند در نیشابور صاعدیان و تبنیان پیشوای حنفیان بودند و این مذهب مورد حمایت محمود و مسعود هم قرار گرفت و مسعود از آن به‌عنوان «مذهب راست» نام برده است. میکائیلان از بانفوذترین خاندان‌های نیشابور بودند که ادبا، شعراء، محدثین و متألهین بسیار داشت و در عصر غزنوی، ایشان، بیشتر در منصب اداری و در جامه لشکری بودند و عقبه حضور آن‌ها در سیاست به زمان خلفای عباسی می‌رسد.

: کرامیه، ابوعبدالله محمد بن کرام السنجزی نیشابوری مؤسس این فرقه است که آئین خود را در غور و غرچستان در روستاهای خراسان شروع کرد و بر شیعیان و سنیان خرده می‌گرفت. حضورش در نیشابور برای رجال دولتی در دسر ساز افتاد بطوریکه والی خراسان وی را زندانی کرد. با این حال توانست در نیشابور ریشه بدواند و علاوه بر این در دیگر مناطق مثل بغداد، بیت المقدس مقدس و فسطاط نیز یارانی را پیدا کرد، اما خراسان هسته مرکزی این فرقه شد به این دلیل که پیروان اولیه کرامیه در امتداد جیحون علیا حضور داشتند. رفته رفته در گوزگان، فرغانه، مرو و هرات دارای پیروان شد. رشد و توسعه خانقاه‌های آن‌ها در نیشابور سبب رشد و توسعه نهضت بنای مدارس گردید. یکی از پیشوایان مشهوره فرقه «ابو یعقوب اسحاق محمشاد» و بعد از وی پسرش «ابوبکر محمد» امام آنان گردید و تأثیر بسزایی بر سبکتگین گذاشت که احتمال می‌رود حمایت محمود از کرامیان میراثی است که از پدرش به یادگار برده در اوایل حکومت خود از آن‌ها به‌عنوان نیروهای محافظه کار علیه اسماعیلی و معتزله بهره می‌برد. صوفیان خراسان در توسعه عرفان اسلامی نقش مهم و شایسته داشتند و گفته شده منشاء آن از بوئیسیم و هندوئیسیم بوده و خراسان در گسترش این فرقه در دنیای اسلام سهم بسزایی داشته و مشهورترین صوفیان وحدت - یعنی ابویزید طیغور بسطامی - از ایران بوده است. از "ابوعثمان سعید اسماعیل الخیری" به‌عنوان بانی تصوف در خراسانی نیز یاد کرده‌اند که مجالس وعظ وی، مخاطبان بسیاری داشته است. "زاخودر" اذعان داشته که در خراسان عصر غزنوی، تصوف عاملی مذهبی بوده که علیه حکومت فعالیت داشته و در ادامه می‌گوید: «... تصوف و طریقه‌های دیگر در خراسان، عوامل اعیان و طبقات حاکم بودند». وی تحریکات ترکمانان و دادخواهی از قراخانیان، از بیداد غزنویان را کار اعیان آنجا می‌داند.

شیعه؛ سادات و اسماعیلیان، سادات یا علویان در خراسان مانع مانند سایر فرق دارای احترام و اعتبار و در اقلیت و از عوامل سیاستی دور بودند، اهل سنت بیشتر در مناصب سیاسی حضور داشته و از پیشرفت و جایگاه سیاسی تشیع کاسته بودند. اسماعیلیان در سازمان نیمه مخفی به یک انسجام سازمان یافته رسیده و در مقابل شیعیان دوازده امامی به صورت محافظه کارانه ادامه حیات داده و از رفتارهای انقلابی پرهیز می‌کردند. این گونه بودن را محیط سیاسی آن روز خراسان به آن‌ها تحمیل کرده، به دلیل اینکه خاندان‌های حکومتی - طاهریان، سامانیان و غزنویان - که به حکومت می‌رسیدند متعهد به مذهب سنت بوده و تنها در سواحل دریای خزر و غرب ایرانی تشیع توانسته بود به استقلال یک چهره سیاسی دست یافته و خراسان را ادر دفاع از سنت] برای ایستادگی مقابل تشیع برانگیزد.

سلاطین غزنوی بر خلاف خشونت در مذهب با شیعه میانه رو خراسان مدارا کرده و در ازای اجازه ادامه حیات در این ناحیه، شیعیان نیز بدون دخالت در امور سیاسی تحت امر غزنویان بودند و وفاداری آن‌ها زمان سقوط نیشابور به دست سلجوقیان قابل ستایش است؛ نقیب علویان از اعیان نیشابور بود، هنگام فتح نخست این شهر توسط سلجوقیان (۴۳۰ - ۴۲۹ هـ) وابستگی و وفاداری خود به غزنویان را حفظ کرد. " ابن فندق " حضور علویان در خراسان و نیشابور را نیمه دوم قرن ۳ هـ آورده، ابتدا به نیشابور سپس به سایر شهرهای خراسان رفته و متولی گری مرقد امام رضا (ع) را به دست گرفته‌اند.

غزنویان با شیعیان میانه رو با مسالمت و رفتار می‌کردند اما نسبت به غلات شیعه دشمنی و به اسماعیلیان که به فاطمیان مصر متصل به آن مشکوک بودند. غزنویان نسبت به آئین سنت و حمایت از عباسیان متعصب بودند. اسماعیلیان از قرن ۳ هـ دعوت خود را در خراسان آغاز و در صدد همسو ساختن حاکمان با اصول و عقاید خود بودند. آن‌ها چندین سال قبل تر در ری و جبال دعوت را آغاز کرده بودند. با وجود کمی اطلاعات از دعوت اسماعیلیان می‌توان به این مسئله پی برد که آن‌ها در سیستان و بسیاری از شهرهای ماوراءالنهر و متصرفات آل بویه طرفداران خود را داشتند.

ذمیان، مقدسی از حضور تعداد کمی از اهالی ذمه - کلیمی، مسیحی و طبقات مختلف زرتشتی - در خراسان سخن گفته است. آئین بودائی هم در حاشیه‌های شرقی خراسان حضور داشته که بیشترین نفوذ مذهبی و فرهنگی قبل از ورود اسلام به خراسان را در این ناحیه گذاشته بودند. اواخر قرن ۳ هـ از حضور یهودیان در مرو نیز یاد شده است. قدرت مذهبی و فکری این اقلیت‌های مذهبی در قرن ۴ هـ ضعیف بود و سهمی در مسائل فرهنگی منطقه نداشتند. نسطوریان تبلیغات مذهبی خود را در بخش‌های آسیای میانه و خاور دور ادامه می‌دادند. درخشش و تفوق دانش اسلامی در این عصر دلیلی برای ترک مذهب و گرایش اهل ذمه سمت اسلام و قبول این دین گردید. ذمیان در عصر غزنوی به حرفه خود یعنی طبابت اشتغال داشتند و سلاطین سنی مذهب غزنوی از استخدام پزشکان غیرمسلمان ابایی نداشتند. (همان، صص ۲۰۳ - ۱۴۹)

رؤسای شهر، رهبران مذهبی و مدرسان شهر از طبقه زمین داران و مالکان و عموم مردم آن‌ها را حمایت می‌کردند. این مقام و منصب‌ها به طور تقریبی به حالت موروثی به آن‌ها می‌رسید و اسلام در مقابل این رویکرد یک مقوله جدید و عامه پسند را با عنوان برابری مجال ارائه کرد اما وزارت و دبیری و ریاست و قضا همچنان به روال خود در عصر اسلامی نیز ادامه داد. اغلب مأموریت‌های سیاسی و اداری در عصر غزنوی به بزرگان حنفی سپرده می‌شد و احتمالاً در گسترش مدارس، دولت به این فرقه کمک شایانی نیز کرده است. سلاطین غزنوی در پی سیاست‌های حکومتی و نظامی خود، از عنصر مذهب استفاده بسزایی کردند تا از افراط مذهبی جلوگیری کنند به همین دلیل اغلب مشاوران و رایزنان سیاسی را از علمای اهل سنت برگزیده - و این مشاغل را آن‌ها اشغال می‌کردند - بلکه با این ترفند، ثبات سیاسی و نزدیکی عقاید عموم را فراهم سازند. ناگفته نماند که محمود از علمای فرقه‌های دیگر هم بهره می‌گرفت اما علمای حنفی از اعتبار بالاتری برخوردار بودند. (همان، صص ۲۰۳ - ۱۷۵)

فرهنگ، زبان، نژاد، ادبیات و شعر و حمایت از دانشمندان در عصر غزنوی

خراسان و ماوراءالنهر را زادگاه و مهد زبان دری (پارسی) و تجلی گاه نخبگان دانسته‌اند که از خراسان به دیگر نقاط ایران انتشار یافته است. بعد از غلبه اعراب، زبان و ادب عربی وارد این ناحیه شده و در برخوردی شدید، زبان و الفبای عربی جایگزین آن گردید. خط عربی به عنوان خط رسمی آن عصر تحمیل و زبان دری به حاشیه رفت اما از بین نرفت، چراکه خراسان خط عربی را با زبان پارسی همسو ساختند. زبان و گویش مردم خراسان دری بود و ترکی خراسانی، گویش ترکمنی، گُرمانجی، گویش بخارایی، نیشابوری، لهجه نیشابوری، لهجه هراتی و هزارگی نیز در این ناحیه مورد استعمال قرار می‌گرفت. (شیر محمدی بابا شیخی و دیگران: ۱۳۹۱)

سلاطین عصر دوره اول غزنوی از لحاظ نژادی ترک هستند و تا عصر مسعود ما شاهد رسمی بودن زبان و گویش ترکی در این حکومت هستیم و بن مایه فرهنگ و سنت غزنویان تأثیر فراوانی از سنن ترکی داشته و بخش عمده ارتش آن‌ها را عنصر ترک تشکیل می‌داد و همواره بر تعداد این افراد - بعد از متصرفات سواحل امتدادی جیحون - افزوده می‌شد. محمود در تمام فتوحات خود کتابخانه‌ها - از جمله اصفهان و ری - را به غزنه می‌آورد علاقه وافر به این کار داشت و گاهی به زور متوسل می‌شد " براون " می‌گوید: «... سلطان محمود را غالباً از بزرگترین حامیان ادب می‌دانند لیکن در حقیقت، وی مردان علم و ادب را به زور یا فریب می‌ربود و سرانجام رفتاری دثانت آمیز با آنان در پیش می‌گرفت.» بیهقی این گونه آورده که: «... هر کجا مرد یا زنی در صنعتی استاد یافت اینجا [به غزنه] می‌فرستاد.» فرهنگ این دوره فرهنگ نخبگان با حمایت درباری بود، شعرا و نویسندگان رجال پرآوازه زمانه بودند و در عصر غزنوی (عصر اول) ما شاهد ساخته شدن بنای ادبی این منطقه، به لطف حضور ادیبان که از منطقه‌های بیرون غزنه به اینجا آمده بودند، هستیم. عنصری از بلخ، عسجدی از مرو یا هرات، غضایری از ری، فرخی از سیستان و دربار اداری آل محتاج چغانیان و منوچهری از دامغان از دربار زیاریان به این نقطه جذب شدند. عده‌ای از این اشخاص بازآفرینی زبان پارسی و عده هم ورود زبان و ادب عربی به درون مایه ادب ایرانی را در عصر غزنوی یادآور شده‌اند.

شعر عصر محمود پر از اشاراتی مبتنی بر تعصبات سلاطین غزنوی نسبت به سنت است و مدایحی نیز برای آزارشان قلمطیابان که همان اسماعیلیان هستند، سروده می‌شد از صفت غازی برای سلاطین غزنوی به کار می‌رفت. شاعران اغراق‌هایی را نیز می‌آوردند؛ به عنوان مثال عنصری تصرف خوارزم را که محمود اغراض سیاسی و نظامی داشت به انگیزه مذهبی نسبت داده است: از آنکه تربت گرگنج و شهر و برزن او / نظام قلمطیابان بود و معدن کقار

دربار محمود و مسعود غزنوی از مراکز درخشان و فرهنگی بود. " دولت‌شاه سمرقندی " از ملازمان شاعری که همواره در دربار محمود بودند خبر می‌دهد که تعداد آن‌ها به ۴۰۰ نفر شاعر می‌رسید خ بزرگ آنان امیر الشعرا عنصری بود که همواره در اشعار خود، اقدامات محمود را مورد ستایش قرار می‌داد. بیرونی از جمله دانشمندانی بود که اواخر عمر خویش را در دربار غزنوی به سر برد و «قانون مسعودی» رساله‌ای در باب نجوم را به مسعود و «الجواهر فی معرفه الجواهر» کتابی در خصوص کان شناسی را به مودود بن مسعود هدیه کرد حتی در ادامه راه، مسعود غزنوی موجبات و شرایط تألیف " کتاب ماللهند " را برای وی فراهم نمود. در بررسی و ارزیابی فرهنگ غزنویان - بالأخص دوره اول - ابن قبیل کارها را از روی علاقه و حمایتی توصیف کرده و برخی هم آن را تقلیدی از امیران حکومت‌های قبلی شمرده‌اند. فردوسی با اثر گرانقدر خود، شاهنامه، در این عصر گذران عمر کرده و پس از بدرفتاری محمود با وی، ابیاتی در بدگویی محمود غزنوی به چشم می‌خورد. (همان، صص ۱۳۴ - ۱۳۱)

معماری، تجارت، صنعت، کشاورزی و موقعیت و جمعیت شهری

معماری و هنرهای تجسمی این دوره رشد چشمگیری داشته، هنرمندان و صنعتگران تمامی مناطق متصرفه به مرکزیت آن منتقل می‌شد. معماری ناحیه بن مایه‌ای ضعیف داشته که با این اقدام محمود، سبک معماری [که در آن مرمر و نقوش تزئینی بکار می‌رفت] گسترش یافت. از فنون ایرانی برای زیبایی هر چه تمام‌تر استفاده بسیار برده شد و گاهی این ظرایف معماری را به هندی‌ها نسبت دادند. علاقه به تجمل‌گرایی در سلاطین غزنوی، کاخ‌ها و باغهایی را در قلمرو آن‌ها پدید آورد. لباس‌ها، فرش‌ها، آویزه‌ها و ... از هدایا و غنایم حصول می‌یافت. بناهای زیادی به دست محمود و مسعود ساخته شد اما شرایط آب‌وهوایی، اتفاقات طبیعی، مصالح و معماری نامرغوب دلیلی بر نابودی این بناها گردید. از جمله بناها و اقدامات عمومی که توسط آن‌ها صورت گرفته می‌توان به آبروهای آبیاری، قنوات و پل‌ها اشاره کرد که "بند محمودی" در شمال غزنه و مقبره سبکتگین و محمود از جمله این آثار ماندگار است.

خراسان علاوه بر محور تجاری شرق و غرب با شاخه شمالی که به خوارزم و ماورای آن می‌رفت، یک راه تجاری دیگر را که به سمت جنوب (کرمان، فارس و خلیج فارس راه داشت) از خود عبور می‌داد. کرمانیان در نیشابور برای خود بازاری داشتند. این شهر مرکز پررونق بازرگانی بود. از طریق این مسیر، خراسان توانست به راه‌های خلیج فارس دست‌یافته و در تجارتی این منطقه نفوذ نماید. مقدسی از تجارت خراسان و عربستان سخن گفته و در تشریح "قایق قهستان" این‌گونه نوشته که: «... از نام آن، در عمان، به احترام زیاد یاد می‌شود.» ترکیب جمعیتی این مناطق از روستاها و شهرنشینان هایی بود که مجموعه روستاها بانام رُستاق خوانده می‌شد. معمولاً مرکز دادوستد و در نزدیکی رودها دایر و یک مرکز شهری به حساب می‌آمد. لهجه و واحدهای وزنی هر یک با دیگری فرق داشت. رستاق‌های شهری مثل خراسان با شهرهای بزرگ مثل مرو و نیشابور وابستگی انسانی و اقتصادی به هم داشتند. خاک شهرهایی مثل نیشابور برای کشاورزی بسیار مناسب بود و به تبع آن باغداری و دامداری هم رونق داشت شهرهایی که به پایتخت نزدیکتر بودند به‌عنوان دژ نظامیان سپاهیان اسلام محسوب می‌شدند و دارای دروازه، بازار، خیابان، کارگاه، کاروانسرا و انبار بودند و اغلب شهرها برای تأمین امنیتشان با حصارهایی در گرداگردشان پوشیده شده بودند. (همان، صص ۱۶۰ - ۱۳۴)

قلمرو، همسایگان و فتوحات حکومت غزنوی

محدوده قلمرو غزنویان در شمال تا ماوراءالنهر و خوارزم، در غرب تا ری و اصفهان، در شرق تا دهلی و از جنوب تا دریای عمان و اقیانوس هند را در برمی‌گرفت. غزنویان با قدرت گرفتن آلپتگین در ۳۵۱ هـ آغاز به کار کرد و با کمک غازیان نواحی مختلف تا پیشاور پیش رفتند. در عصر سبکتگین سیاست توسعه طلبانه‌ای پیش گرفته شد و شهرهای بُست، قضدار، بامیان و غور را بنام امیر بخارا تصرف گردید. بعد از یاری کردن امیر سامانی (نوح بن منصور) حکومت بلخ و بامیان هم به امارت غزنه افزوده شد و سپهسالاری خراسان به محمود رسید. با روی کار آمدن محمود و به رسمیت شناختن دربار بخارا، حکومت محمود بر شهرهای قبلی امارت غزنویان به‌علاوه ترمذ و هرات نیز به رسمیت شناخته شد. با فتح نیشابور و غرب خراسان توسط محمود، به بهانه خونخواهی امیر مخلوع سامانی، خراسان به‌طور کامل تحت سیطره محمود قرار گرفت و با فتح ماوراء و بخارا توسط قراخانیان این دو دولت با هم هم‌مرز شدند و رود جیحون سرحدی این دولتها شد. بعد از این سال‌ها، سیستان اولین هدف محمود بود که "خلف بن احمد صفاری" در آن حکمرانی می‌کرد و خطری جدی برای غزنویان نوبنیان بود. نهایتاً در ۳۹۳ هـ این منطقه جزئی از قلمرو محمود گردید. در ناحیه جوزجان در شمال هرات آل فریغون قرار داشتند که بعد از مرگ "ابونصر احمد فریغونی"

تمام منطقه ایشان تحت سیطره غزنویان قرار گرفت (۴۰۱ هـ) سرزمین غرچستان در شمال بخش علیای هریرود، میزبان «خاندامن محلی شار» بود که در ۴۰۳ هـ محمود به بهانه همراهی نکردن امیر منطقه در غزوه هند آنجا را تصرف کرد. ناحیه غور در ۴۰۱ هـ مورد هجوم قرار گرفت. اسلام از این زمان در این منطقه رواج پیدا کرد. در مناطق شمالی‌تر افغانستان، نواحی نور و قیرات قرار داشت که در ۴۱۱ هـ سپاهیان غزنوی را به خود دید. نواحی چغانیان و ختلان در عصر غزنوی در اختیار آل محتاج و ختلان بود و حکم پایگاه مقابله با قراخانیان به حساب می‌آمد. در سال ۴۸۰ هـ با تصرف خوارزم، حیطة قلمروی غزنویان در شمال به نهایت خود رسید و در مناطق جنوبی ناحیه قضا را گرفت. ناحیه مکران نیز در ۴۱۶ هـ خراج گذار محمود گردید.

مسئله هند در سیاست خارجی محمود حائز اهمیت ویژه‌ای بود و لشکرکشی‌های متعدد بین ۳۹۲ تا ۴۱۶ هـ به این منطقه داشت. او به بهانه جهاد با کفار این عمل را انجام می‌داد اما در حقیقت امتیازات مالی، وی را به این منطقه می‌کشاند. مولتان منطقه دیگری از هند بود که محمود به آن توجه خاصی داشت، اسماعیلیان در این منطقه مذهب اسماعیلیه را گسترش داده بودند و این بهانه لازم برای لشکرکشی محمود به شمار می‌آمد. در ۳۹۶ و ۴۰۱ هـ ق آن منطقه را زیر پا گذاشته و قرمطیان را قتل عام کرد. پادشاهان هندوی راجپوت و معابد ثروتمند، بیشترین مرکز توجه محمود و لشکریان غزنوی را به خود اختصاص داده بود. سال ۴۵۰ هـ "معبد چکرسوامی" در تانسیر گرفته‌شده، اوج لشکرکشی‌ها به فتح "معبد سومنات" می‌رسد که در گجرات و پرستشگاه شیوا بود در سال ۴۱۶ هـ تصرف شد. فتح ری و جبال یک سال قبل از مرگ محمود اتفاق افتاد. زیاریان در ۴۰۲ هـ خراج گذار محمود شده بودند. وی بدنبال مطیع کردن زیاریان گرگان و طبرستان بود. و غزنویان به مرزهای آل‌بویه رسیده بودند. محمود ری را تصرف و شیعیان را قتل عام کرد و قزوین، ساوه و آبه را تصرف نمود و مسعود را سوی زنگان و ابهر فرستاد. مسعود پس از آن، جبال، اصفهان و همدان از چنگ بنی کاکویی درآورد. مسعود هم در آغاز فرمانروایی‌اش به مکران، جبال، گرگان، طبرستان و هند توجه خاصی نشان داد. (دهمرد، صص ۱۴۷ - ۱۳۵)

روی کار آمدن سلجوقیان و پایان سلاطین غزنوی

بواسطه قدرت یافتن سلجوقیان در خراسان، مسعود غزنوی خطر از دست دادن ناحیه احساس می‌کرد. آنان از ترکان اُغز بودند که در خدمت سامانیان و سپس قراخانیان بوده و با قدرت یافتن مسعود، دامنه فعالیت‌های آن‌ها بیشتر شده بود و ۴۲۳ هـ در ماوراءالنهر اعلام حضور کردند و طی نبرد بین مسعود و سلجوقیان، سه ولایت نسا، ابیورد و فراوه به بزرگان آل سلجوق سپرده شد؛ اما این پایان ماجرا نبود و آن‌ها به تبع اعتماد به نفس بالایی که از شکست غزنویان به دست آورده بودند درخواست‌های جدیدی را مطرح کردند. مناطقی از سیطره غزنویان بین این دولت و سلجوقیان دست‌به‌دست می‌شد مناطقی مثل هرات و نیشابور. در ادامه در ۴۳۱ هـ بین سپاهیان مسعود - که در تعقیب سلجوقیان بودند - و سپاه سلجوقی نبردی در منطقه رباط دندانقان صورت گرفت که مسعود شکست خورد و سلجوقیان توانستند بر خراسان تسلط پیدا کنند. رهبران قبایل ترکمن سلجوقی به سلاطین ایرانی بدل شدند، این سلطه‌گری بر خراسان به منزله پایان تسلط غزنویان در ماوراءالنهر، خوارزم و خراسان به شمار می‌رفت. سلاطین بعدی غزنویان، بارها در صدد باز پس‌گیری این نواحی برآمدند اما کاری از پیش نبردند تا اینکه بعد از تصرف لاهور و اسارت خسرو ملک آخرین سلطان غزنوی، حکومت غزنویان برای همیشه به پایان رسید. (دهمرد: ۱۳۸۴، ص

نتیجه

فتوحات اسلام با استیلای اعراب در فلات ایران، گستره‌ای را رقم زد که بنای برخی از حکومت‌های شرقی دنیای اسلام را موجب گردید. اغلب ساکنان این ناحیه را اقوام ترک تبار شکل می‌داد و قبل از اسلام آئین‌های متفاوت در آن وجود داشت تلاًو اسلام در این نواحی به گونه‌ای بود که اکثریت این اقلیت‌های مذهبی و آئینی، به اسلام متمایل شده و شهرهای شرقی دنیای اسلام مرکز توجه بسیاری از اندیشمندان و علوم گردید.

سلسله‌های روی کار آمده در ماوراءالنهر نیز حکومت‌هایی بودند که با پذیرش اسلام، اعتباری نزد خلافت یافته و در حمایت دربار خلیفه و توانسته بودند حیات سیاسی خود را حفظ نمایند. غزنویان از جمله سلسله‌های شرق اسلام بودند که بانام اسلام توانستند به مناطق زیادی هجوم برده و علاوه بر کسب رضایتمندی خلیفه، به منافع مالی زیادی دست یابند. سلاطین غزنوی با پذیرش آئین سنت، بیشتر در پی کسب مشروعیت و امتیازاتی از سوی خلیفه و حفظ اقتدار سیاسی خود در منطقه _ نزد بزرگان دینی _ بودند و در کنار سیاست‌های حکومتی و نظامی خود، با استفاده از عنصر مذهب از افراط مذهبی نیز جلوگیری نمودند. آن‌ها در کنار سپردن مناصب و مشاغل مهم به بزرگان دینی از جمله حنفیان، به سایر فرق نیز اجازه حیات در منطقه را دادند اما علما و بزرگان حنفی از اعتبار بالاتری برخوردار بودند. به نظر می‌رسد حمایت آن‌ها از آئین سنت بیشتر به دلیل منافع ذکرشده باشد تا اینکه این پیروی، صرفاً ترجیح آن‌ها از سایر فرقه‌ها را بیان نماید.

فهرست منابع

۱. بارتولد، واسیلی. ولادیمیروویچ (۱۳۶۶) ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، چ ۲، ۲ جلد
۲. باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۵)
۳. تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ ۵، ۲ جلد
۴. دیاکونوف، م.م (۱۳۵۱) اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام، چ ۲
۵. گروسه، رنه (۱۳۷۹) امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۶. گیرشمن، رومن (۱۳۹۹) ایران از آغاز تا اسلام، به اهتمام محمد معین، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چ ۲۳
۷. لسترنج، جی (۱۳۶۷) جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: نشر علمی و فرهنگی، چ ۴
۸. نلسون فرای، ریچارد (۱۳۹۳) میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۹
۹. هیئت، جواد (۱۳۸۹) تاریخ مختصر ترک " آذربایجان ایران و آذربایجان و قفقاز "، ترجمه پرویز زارع شاهمرسی، کرج: نشر پینار، چ ۱
۱۰. دهمرده، برات (۱۳۸۴) تاریخ سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره غزنویان، تهران: انتشارات پیام نور، چ ۱

مقالات

۱۱. ثنایی، حمید رضا و احمد بادکوبه هزازه (۱۳۹۱) " رویارویی اعیان خراسان و ماوراءالنهر با سیاست‌های مالی سامانیان و غزنویان با تأکید و سیاست‌های مالی ایشان در نیشابور "، نشریه تاریخ و فرهنگ، ش ۸۸
۱۲. رحیم‌پور، علی (۱۳۸۹) " تاریخ و فرهنگ خراسان بزرگ " فصلنامه خراسان بزرگ، سال اول، ش ۱
۱۳. شیرمحمدی باباشیخعلی، حسین و مرضیه شریفی و مصطفی پیرمردیان (۱۳۹۷) " تأثیر شهرنشینی بر رشد علم در خراسان از فتوحات اولیه تا امارت طاهریان "، فصلنامه علمی ترویجی مطالعات فرهنگی - اجتماعی خراسان، سال سیزدهم، ش ۲
۱۴. همدانی، آریتا (۱۳۸۸) " ماوراءالنهر از آغاز تا امروز " مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا، سال چهارم، ش ۴

Islamic conquests in the Ghaznavid era (a case study of Transnash)

Maryam Askari ¹, Ayoub Tahmezi ²

¹ Master's student of Islamic history, Arak University, Markazi, Iran

² PhD in History and Civilization of Islamic Nations, graduate of Khomein Islamic Azad University, Iran

Abstract

With the fall of the Sassanids by the Arabs and their advance into Iran and the Middle River, the clash between them and the Turks of the region was inevitable. Their conquests were carried out in two stages, in the first stage up to Balkh and in the next stage, most of the conquests were carried out by Qutiba bin Muslim Bahli (96-86 AH), who added Mian-Rudan to the Islamic territory and took the title of Trans-Nahar. Due to the lack of political and governmental cohesion in the region, the areas around Jihun and Sihun changed hands many times between independent and semi-independent governments and saw the emirate of different dynasties. Among the dynasties from the 3rd century. came into existence in Iran, the Ghaznavids were among the dynasties that originated from the Turkish slaves of the Samanid state and took Alpetgin by force in 351. He started his rule in Ghazna. After him, Sabkatgin declared his loyalty to the Samani court, announced his presence in this dynasty, and with his merits, he was able to get government charters for several other cities and strengthen the foundations of the Ghaznavid government. Asr Mahmud of Ghaznavi - after the crisis caused by the death of his father - by declaring loyalty to Bukhara, he was able to mark the beginning of a vast empire, so that he was able to use the qualifications he saw in himself and the knowledge he had of the regions of Khorasan and the weakness of the Samani court. He removed himself from their yoke and declared his government claim. After establishing his position in most of the occupied cities, he declared his loyalty to the Abbasid Caliphate and by accepting the Sunnah, he made it a tool to advance his goals and achievements, because he often justified his campaigns in the name of Jihad, and with the support of the Caliphate, he was able to Use religion as a tool to expand the territory. With all these interpretations, the Ghaznavid Empire took the title of the most extensive empire in the Eastern Islamic world, which played an important role in the development of Islamic religion and culture.

Keywords: Ghaznavids, Transcendental, Islamic conquests, Sultan Mahmud, Turkish slaves.
